

باشد . دلیل : دلیل در ضمن چهار مرحله بیان می شود .

مرحله ۱ : گاهی بین دو قضیه موضوع و محمول در سالب جزئی نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است مثل این دو مثال : بعض الا انسان لیس با بیض . بین لا انسان و لا بیض عموم و خصوص من وجه است . و مثل بعض الا انسان لیس بشجر . بین لا انسان و لا شجر عموم و خصوص من وجه است .
مرحله ۲ : مرجع و بازگشت عموم و خصوص من وجه به یک موجب جزئی و دو سالب جزئی است و لذا این دو موجب جزئی صادق است : بعض لا بیض لا انسان ، بعض لا شجر لا انسان .
مرحله ۳ : با توجه به اینکه این دو موجب جزئی قضیه معلولته المحمول هستند و هر قضیه معلولته المحمول را می شود به سالب محصلته المحمول برگرداند و لذا می شود این دو قضیه موجب را به این دو قضیه برگرداند : بعض لا بیض لیکن با انسان ، بعض لا شجر لیکن با انسان .
توجه به این امر لازم است که این دو قضیه موجب معلولته الطرفین هستند ولی با معلولته المحمول بودن تمامی ندارند .

مرحله ۴ : زمانیکه این قضیه سالب جزئی محصلته المحمول صادق شد نقیض آن که موجب کلیه است کاذب خواهد بود یعنی کل لا بیض انسان و کل لا شجر انسان و همین مدعای دوم است .
نکته ۱ :

علت اینکه برگرداندن قضیه موجب معلولته المحمول به سالب محصلته المحمول صحیح است این است که قضیه سالب اعم از موجب معلولته المحمول است و زمانیکه سالب اعم شد هر زمان که موجب صادق بود قطعاً سالب که اعم است نیز صادق خواهد شد . پس اگر بعض لا بیض لا انسان (موجب) صادق بود قطعاً بعض لا بیض لیکن با انسان (سالب) نیز صادق خواهد بود .
علت این است که موجب تنها با وجود موضوع صادق است یعنی موضوعش باید موجود باشد تا

صادق شود ولی سالب با وجود و عدم موضوع هر دو صادق است .
نکته ۲ : به این تعبیر برگرداندن نقیض المحمول گویند که بحث آن خواهد آمد . مثل : الا انسان لا شجر لیس الا انسان شجر را اینجا عکس نقیض موافق و مخالف برای سالب جزئی به پایان رسید در مطلب بعدی درباره عکس نقیض موجب کلیه بحث خواهیم کرد .

نکته ۱: عکس نقیض موافق برای موجب کلیه و موجب کلیه می باشد. یعنی زمانی که یک قضیه موجب کلیه
مثل کل انسان ناطق و یا کل انسان حیوان صادق شد + موجب کلیه به عنوان عکس نقیض موافق
هم صادق است یعنی کل لا ناطق لا انسان و کل لا حیوان لا انسان. دلیل:

فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است. مدعی ما این است که قضیه کل لا حیوان
لا انسان به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است. اگر این قضیه صادق باشد باید نقیض
آن که بعض لا حیوان لیس لا انسان (سالبه جزئیه) است صادق باشد. زمانی که این نقیض
صادق شد باید عکس نقیض موافق این نقیض که بعض الانسان لیس بحیوان است نیز صادق
باشد. زمانی که این قضیه بعض الانسان لیس بحیوان صادق شد باید نقیض آن که کل انسان
حیوان است کاذب شود و این خلاف مفروض است چون فرض این است که قضیه
کل انسان حیوان صادق است.

منشأ افتادن در خلاف فرض صادق بدون قضیه کل لا حیوان لا انسان است پس برای
اینکه در خلاف فرض واقع نشوم باید بدویم این قضیه صادق است و این مدعی است.
چنانکه ملاحظه می کنید در این دلیل خلف ابتداء از بحث تناقض سپس از بحث عکس نقیض
موافق و برای بار دوم از بحث تناقض استفاده شد.

نکته ۲: عکس نقیض مخالف برای موجب کلیه، سالبه کلیه می باشد. یعنی زمانی که قضیه موجب
کلیه مثل کل انسان حیوان و یا کل انسان ناطق صادق شد، سالبه کلیه به عنوان عکس
نقیض مخالف هم صادق است یعنی لا شی من لا حیوان با انسان و لا شی من لا ناطق با انسان.
دلیل:

فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است. مدعی ما این است که قضیه لا شی
من لا حیوان با انسان به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است. اگر این قضیه صادق
نباشد باید نقیض آن که بعض لا حیوان انسان (موجب جزئیه) است صادق باشد. زمانی
این قضیه بعض لا حیوان انسان صادق شد باید عکس مستری آن که قضیه بعض الانسان
لا حیوان است نیز صادق باشد. این قضیه بعض الانسان لا حیوان قضیه موجب جزئیه
معلولته المجهول است که آنرا به قضیه سالبه جزئیه محصلته المجهول بر می گرزانیم یعنی بعض
الانسان لیس بحیوان. زمانی که این قضیه بعض الانسان لیس بحیوان صادق شد نقیض
آن که کل انسان حیوان است کاذب می شود و این خلاف فرض است. چون فرض این است

که قضیه کلی انسان حیوان صادق است. منشا افتادن در خلاف فرض صادق بودن قضیه لاشئاً
 من للاحیوان بانسان است پس برای اینکه در خلاف فرض واقع نشیم باید بگوئیم این قضیه
 صادق است. مدعای ما هم همین است.
 مطلب اول:

موجب جزئی عکس نقیض لادئم الصدق ندارد. نه عکس نقیض موافق و نه عکس نقیض مخالف. توجه
 به این امر لازم است که ما تنها برهان خواهیم آورد که عکس نقیض موجب جزئی و جزئی (موجب جزئی
 طبق عقیده قدما و سالبه جزئی طبق عقیده متأخرین) نخواهد بود. بعد از اینکه ثابت شد جزئی
 نیست به طریق اولی اثبات می شود که عکس نقیض موجب جزئی و کلیه (موجب کلیه طبق عقیده
 قدما و سالبه کلیه طبق عقیده متأخرین) نخواهد بود. چون جزئی داخل در کلیه است و زمانی که
 جزئی کاذب شد کلیه نیز کاذب خواهد بود.
 ما ابتداء برای عکس نقیض موافق استدلالی آوریم و سپس برای عکس نقیض مخالف.

عکس نقیض موافق:

دلیل بر اینکه قضیه موجب جزئی و قضیه موجب جزئی به عنوان عکس نقیض موافق ندارد در
 ضمن سه مرحله روشن می شود.

مرحله ۱: گفته شد قضیه موجب جزئی در چهار مورد صادق است

الف: بین دو طرف نسبت تساوی باشد مثل بعض الانسان ناطق.

ب: موضوع اخص و محمول اعم باشد مثل بعض الانسان حیوان.

ج: عکس صورتی فوق مثل بعض الحيوان انسان.

د: بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد مثل بعض الانسان ابیض بین انسان و

ابیض عموم و خصوص من وجه است و مثل بعض الانسان حیوان. بین الانسان و حیوان

عدم و خصوص من وجه است.

مرحله ۲: در صورت اخیر بین دو نقیض عام و خاص من وجه تباین جزئی است یعنی در

بعضی از امثال بین دو نقیض عام و خاص من وجه نسبت عموم و خصوص من وجه است

مثل: انسان × ابیض ← لا انسان × لا ابیض

و در بعضی از امثال بین دو نقیض عام و خاص من وجه نسبت تباین است مثل:

لا انسان × حیوان ← انسان // لا حیوان

مرحله ۳: زمانی که بین دو نقیض تباین کلی برقرار بود چنین گوئیم:

فرض این است که قضیه بعض لا انسان حیران صادق است . مدعی این است که قضیه بعض لا حیوان انسان
 بر عمران عکس نقیض موافق کاذب است . دلیل این است که بین لا حیوان و انسان تباین کلی است .
 تباین کلی که بود پس این دو قضیه سالبه کلیه صادق است : لا شیء من الانسان بلا حیوان . لا شیء
 من لا حیوان با انسان . این قضیه دوم که صادق بود نقیض آن که بعض لا حیوان انسان است
 کاذب می شود مدعی ما نیز همین است .
 وقتی این جزئی کاذب شد قضیه کلی لا حیوان انسان که موجب کلیه است به طریق اولی کاذب
 خواهد بود .

عکس نقیض مخالف :

دلیل بر اینکه قضیه موجود جزئی ، قضیه سالبه جزئی بر عمران عکس نقیض مخالف ندارد در
 ضمن سه مرحله روشن می شود .

مرحله ۱ : گفته شد گاهی بین دو نقیض در دو طرف در موجود جزئی نسبت تباین کلی برقرار است .
 تباین کلی که بود دو قضیه سالبه کلیه صادق خواهند بود . مثال بصورت رمزی :

بعض ب ح . . این یک قضیه موجب جزئی است . (ب) موضوع و (ح) مجهول است
 بین ب و ح نسبت عموم و خصوص من وجه است پس نقیض ایندر یعنی ب و ح
 نسبت تباین کلی است . تباین کلی که بود دو قضیه سالبه کلیه صادق است :

لا ب ح ، لا ح ب .

مرحله ۲ : زمانیکه قضیه لا ح ب صادق شد که یک قضیه سالبه کلیه است پس این
 قضیه موجب کلیه کل ح ب نیز صادق خواهد بود چون (لا) سلب است . (ب) نیز
 سلب است و سلب در سلب اثبات می شود یعنی کل ح ب . به این نقض المحمول گویند که می آید

مرحله ۳ : زمانیکه کل ح ب صادق شد نقیض آن که بعض ح ب است
 کاذب می شود . مدعی ما نیز همین است . و زمانیکه این سالبه جزئی کاذب شد

سالبه کلیه یعنی لا ح ب به طریق اولی کاذب خواهد بود .

نکته : شمای می توانید در مثال بجای ب (لا انسان) و بجای ح (حیوان) بگذارید .

از جمله مباحثی که همچون مبحث عکس از منزلت و ارزش بالایی برخوردار است مبحث نقض می باشد. علت
 اینکه مصنف این مبحث را از ملحقات مبحث عکس شمرده اند این است که چنانکه در باب عکس
 از علم به صدق یک قضیه علم به صدق عکس آن پیدا می شد در اینجا نیز از علم به صدق یک قضیه
 علم به صدق نقض آن قضیه نیز پیدا می شود چون در این حکم تشبیه به هم می باشند لذا مبحث
 نقض از ملحقات مبحث عکس شمرده شده است. مثال:

گوییم اگر قضیه کل انسان حیوان صادق شد قطعاً قضیه لاشئ من الانسان بلا حیوان نیز که نقض المحمول
 قضیه اول است صادق خواهد بود.

مطلب اول:

نقض آن است که یک قضیه به قضیه دیگری تغییر داده شود که اگر قضیه اول صادق بود لازم است
 صدق قضیه دیگری نیز می باشد. مشروط به اینکه دو طرف قضیه در محل و جایگاه خود باقی بمانند
 مثال: کل انسان حیوان ← لاشئ من الانسان بلا حیوان. قضیه اول صادق قضیه دوم نیز
 صادق است و موضوع و محمول هر دو در جای خود باقی مانده اند.

نقض بر سه نوع است

الف: نقض الموضوع: آن است که نقیض موضوع قضیه اول به عنوان موضوع برای قضیه دوم و
 خبر محمول قضیه اول محمول برای قضیه دوم باشد. به این تغییر و دگرگونی نقض الموضوع و به
 قضیه دوم منقوضه الموضوع گویند. مثل:

کل انسان حیوان ← بعضی از انسان کسب حیوان.

ب: نقض المحمول: آن است که نقیض محمول قضیه اول به عنوان محمول برای قضیه دوم وجود
 موضوع قضیه اول موضوع برای قضیه دوم باشد. به این تغییر نقض المحمول و به قضیه دوم
 منقوضه المحمول گویند. مثل:

کل انسان حیوان ← لاشئ من الانسان بلا حیوان.

ج: نقض تمام: آن است که نقیض موضوع قضیه اول به عنوان موضوع برای قضیه دوم و نقیض محمول
 به عنوان محمول باشد. به این تغییر نقض تمام و به قضیه دوم منقوضه الطرفين گویند. مثل:
 کل انسان حیوان ← بعضی از انسان لا حیوان.

نکته: مصنف ابتداءً مبحث نقض المحمول را مطرح می کند به علت اینکه نقض المحمول در تمامی محصورات
 چهارگانه پیاده می شود برخلاف دو قسم دیگر که در بعضی محصورات است چنانکه خواهد آمد.

نکته ۱: برای بدست آوردن قضیه منقوضه المحمول به صورت صادق اولاً باید کیف قضیه را تعین داد
ثانیاً محمول قضیه را به نقیض آن تبدیل نمود ثالثاً موضوع بمال خود باقی بماند و نقیض نشود رابعاً
کم قضیه به حال خود باقی بماند. مثال:

کل انسان حیوان ← لا شیء من الانسان بلا حیوان.

نکته ۲: منقوضه المحمول محصورات چهارگانه همراه با برهان هر یک عبارتند از:

۱- منقوضه المحمول موجب کلیه سالبه کلیه می باشد. مثل: کل انسان حیوان ← لا شیء من الانسان
بلا حیوان. دلیل:

فرض این است که قضیه کل ب ح صادق است. مدعی این است که قضیه لا ب ح که منقوضه
المحمول قضیه اول است نیز صادق است. دلیل این است که اگر قضیه کل ب ح صادق شد عکس
نقیض مخالف آن که سالبه کلیه می باشد نیز صادق است یعنی لا ح ب. زمانیکه این قضیه
لا ح ب صادق شد عکس متضدی آن که سالبه کلیه می باشد نیز صادق است یعنی لا ب ح.
مدعی ما نیز صادق این قضیه است.

نکته: شما می توانید بجای حروف رمزی از مثال کل انسان حیوان استقار نمایند.

۲- منقوضه المحمول موجب جزئی سالبه جزئی می باشد مثل: بعض الحیوان انسان ←
بعض الحیوان لیکن بلا انسان. دلیل:

فرض این است که قضیه ع ب ح صادق است. مدعی این است که قضیه س ب ح که
منقوضه المحمول قضیه اول است نیز صادق است. دلیل این است که اگر قضیه س ب ح
که سالبه جزئی است صادق نباشد باید نقیض آن که موجب کلیه است یعنی کل ب ح
صادق باشد و زمانیکه این موجب کلیه صادق شد باید نقض المحمول آن که سالبه کلیه است
یعنی لا ب ح صادق باشد و زمانیکه لا ب ح صادق شد نقیض آن که موجب جزئی است
یعنی ع ب ح کاذب خواهد بود ولی کذب این قضیه خلاف فرض است چون فرض این است
که ع ب ح صادق است. آنچه منشأ برای خلاف فرض شد عدم صدق س ب ح است پس
برای اینکه خلاف فرض نشود گوئیم س ب ح صادق است. مدعی ما نیز همین است.

۳- منقوضه المحمول سالبه کلیه موجب کلیه است. مثل: لا شیء من الماء بجامد ← کل ما و
غیر جامد. دلیل:

فرض این است که قضیه لا ب ح صادق است. مدعی این است که کل ب ح که منقوضه

المحول قضیه اول است نیز صادق است. دلیل این است که اگر کل ب ح صادق نباشد باید نفی ۷۲

آن که سالب جزئی است یعنی س ب ح صادق باشد و زمانیکه این قضیه س ب ح صادق شد
قطراً قضیه ع ب ح که موجب جزئی است نیز صادق خواهد بود چون کس اداه سلب است
و حکمین دارای سلب است و سلب در سلب اثبات خواهد شد و زمانیکه ع ب ح صادق
شد نفی آن که سالب کلی است یعنی لا ب ح کاذب خواهد بود و این خلاف فرض است
چون فرض این است که لا ب ح صادق است. برای اینک خلاف فرض پیدا نشود می بایست
قضیه کل ب ح صادق باشد و صدق این قضیه مدعی ما است.

۴- منقوضه المحمول سالب جزئی موجب جزئی است. مثل کس کل معدی ذهباً ← بعض
المعدی غیر ذهب. دلیل:

فرض این است که قضیه س ب ح صادق است. مدعی این است که قضیه ع ب ح که
منقوضه المحمول قضیه اول است نیز صادق است. دلیل این است که اگر س ب ح صادق
شد عکس نفی مخالف آن که موجب جزئی است یعنی ع ب ح صادق خواهد بود و
زمانیکه ع ب ح صادق شد قطعاً عکس مستوی آن که موجب جزئی است یعنی ع ب ح
نیز صادق خواهد شد. مدعی ما هم صدق این قضیه است.

نکته ۱: برای منقوضه المحمول موجب کلیه و سالبه جزئیه چنین برهان آوریم که الراصل قضیه صادق است عکس نقیض مخالف آن نیز صادق است و زمانیکه عکس نقیض مخالف آن صادق شد عکس مستوی این عکس نقیض نیز صادق است مدعی ما نیز همین است. به این برهان طریقه تحویل الاصل گویند و در باب قیاس خواهیم گفت که این برهان داخل در قیاس مسارات است. نحوه قیاس مسارات بودن آن چنین است:

منقوضه المحمول لازم عکس نقیض مخالف اصل است (برای اینک منقوضه المحمول، عکس مستوی بر عکس نقیض است و با صادق یک قضیه عکس مستوی آن نیز صادق خواهد بود)

و عکس نقیض مخالف لازم اصل است.

پس منقوضه المحمول لازم اصل است چون لازم اللازم لازم.

از این برهان در مباحث نقض الموضوع و نقض قائم استفاده خواهد شد و در مبحث عکس نقیض هم استفاده می شود. مثالی گوئیم:

مدعی ما این است که عکس نقیض موافق موجب کلیه موجب کلیه است این مدعی را با طریقه تحویل الاصل اثبات می کنیم به این صورت:

فرض این است که کل انسان حیوان که موجب کلیه است صادق می باشد مدعی این است که کل لاجیوان لا انسان که موجب کلیه است به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است. دلیل این است که صدق قضیه مفروض مستلزم صدق نقض المحمول آن است یعنی لا شیء من الا انسان بلا حیوان. و صدق این نقض المحمول مستلزم صدق عکس مستوی آن است یعنی لا شیء من لاجیوان با انسان. و صدق این قضیه مستلزم صدق نقض المحمول آن که مدعی است می باشد یعنی کل لاجیوان لا انسان.

نکته ۲: در برهان برای منقوضه المحمول موجب جزئیه و سالبه کلیه از راه نقیض وارد شدیم. به این برهان، برهان بی کذب نقیض و یا برهان خلف گویند.

مطلب دوم:

دو نوع تحویل و تغییر زیر نیز از اسامی منقوضه المحمول می باشند.

الف: تغییر قضیه موجب معلوله المحمول به قضیه سالبه محصله المحمول. این تغییری صحیح است چون معنای هر دو قضیه یکی است با این فرق که در اول حمل السلب و در دوم سلب المحل می باشد. مثال: الانسان لا شجر ← لیکن الانسان شجر.

با این تغییر در بحث عکس نقیض مخالف برای سالبه جزئیه و موجب کلیه استفاده کردیم. مراجعه

ب : تعینی قضیه سالبه معدوله المحمول به موجب محصله المحمول . این تعین نیز صحیح است چون معنای ۷۴

هر دو قضیه یکی است . مثال : کُنَّ الانسان بلا حیوان ← الا انسان حیوان .
مالز این تعین در بحث علم انعکاس موجب جزئی به عکس نقیض مخالف و در بحث نقض المحمول
سالبه کلیه استقاره کردیم . مراجع شود .
مطلب اول :

نکته ۱ : برای بدست آوردن قضیه منقوضه الطرفین به صورت صادق اولاً باید موضوع قضیه را
به نقیض تبدیل کرده و نقیض را موضوع قرار دهیم و محمول قضیه را به نقیض تبدیل کرده و نقیض را
محمول قرار دهیم ثانیاً کم قضیه را تعین بدیم ولی کیف بجای خود باقی ماند .
مثال : کل انسان حیوان ← بعض لا انسان لا حیوان .

نکته ۲ : برای بدست آوردن قضیه منقوضه الموضوع به صورت صادق اولاً باید موضوع قضیه
را به نقیض تبدیل کرده و نقیض را موضوع قرار دهیم ولی محمول بجای خود باقی ماند یعنی آنرا
نقیض نکنیم ثانیاً کم و کیف قضیه را باید تعین بدیم .
مثال : کل انسان حیوان ← بعض لا انسان لیس حیواناً .

نکته ۳ : در بین محصورات چهار گانه تنها موجب کلیه و سالبه کلیه دارای منقوضه الطرفین و
منقوضه الموضوع می باشند دلیل :
اما موجب کلیه :

فرض این است که قضیه کل قضیه معدن صادق است . مدعی این است که قضیه بعض لا فضته
لا معدن که منقوضه الطرفین قضیه اول است و قضیه بعض لا فضته لیس معدن که منقوضه
الموضوع قضیه اول است هر دو صادق می باشند . دلیل آن است که اگر قضیه کل قضیه معدن
صادق است عکس نقیض موافق آن که موجب کلیه است نیز صادق است یعنی کل لا معدن لا فضته
را اگر این قضیه کل لا معدن لا فضته صادق است عکس مستوی آن که موجب جزئی است نیز صادق
می باشد یعنی بعض لا فضته لا معدن . همین معنای اول ماست .

آنکه اگر این قضیه بعض لا فضته لا معدن صادق شد قطعاً نقض المحمول آن هم که سالبه جزئی
است صادق خواهد بود یعنی بعض لا فضته لیس معدن و همین معنای دوم ماست .

اما سالبه کلیه :
فرض این است که قضیه لاشئ من الحديد ذهب صادق است . مدعی این است که قضیه بعض
لا حديد لیس بلا ذهب که منقوضه الطرفین قضیه اول است و قضیه بعض لا حديد ذهب که

منقوضه الموضوع قضیه اوله است هر دو صادق می باشند دلیل این است که الرقضیه لاشئ من الحديد
 بذهب صادق شد عکس مستوی آن که سالبه کلیه است نیز صادق خواهد بود یعنی لاشئ من الذهب
 بحديد. و زمانیکه قضیه لاشئ من الذهب بحديد صادق شد عکس نقیض موافق آن که سالبه جزئیه
 است نیز صادق خواهد بود یعنی بعض لالحديد ليس بلا ذهب. و همین مدعی اوله ماست. آنگاه
 الراین قضیه بعض لالحديد ليس بلا ذهب صادق شد قطعاً نقض المضمول آن هم که موجب جزئیه
 است صادق خواهد بود یعنی بعض لالحديد ذهب. و همین مدعی دوم ماست.
 مطلب اول:

نکته ۱: قضیه موجب جزئیه نقض تام ندارد. نقض تام آن موجب جزئیه نیست موجب کلیه هم
 نیست. ولی ما تنها برهان خواهیم آورد که نقض تام آن موجب جزئیه نخواهد بود زمانیکه این مطلب
 اثبات شد بطریق اولی اثبات می شود که نقض تام آن موجب کلیه نیز نخواهد بود.
 و همچنین موجب جزئیه نقض الموضوع ندارد. نقض الموضوع آن سالبه جزئیه نیست سالبه کلیه
 نیز نیست در اینجا نیز تنها برهان خواهیم آورد بر اینکه نقض الموضوع آن سالبه جزئیه نیست
 بعد از اینکه این مطلب اثبات شد بطریق اولی اثبات می شود که نقض الموضوع آن سالبه کلیه
 نخواهد بود.

نکته ۲: قضیه سالبه جزئیه نقض تام ندارد. نه نقض تام آن سالبه جزئیه است و نه سالبه
 کلیه. ولی ما تنها برهان خواهیم آورد که نقض تام آن سالبه جزئیه نیست و همچنین سالبه
 جزئیه نقض الموضوع ندارد نه نقض الموضوع آن موجب جزئیه است و نه موجب کلیه.
 ولی در اینجا نیز تنها برهان خواهیم آورد بر اینکه نقض الموضوع موجب جزئیه نیست به
 همان دلیلی که در نکته ۱ گفتند شد.
 مطلب دوم:

دلیل بر اینکه قضیه موجب جزئیه نقض تام نقض الموضوع ندارد این است که:

فرض این است که قضیه بعض ب ح که یک قضیه موجب جزئیه است صادق است. در اینجا ما
 دو مدعی داریم

الف: قضیه بعض ب ح که موجب جزئیه است به عنوان نقض تام همیشه صادق نیست

ب: قضیه بعض ب ليس ح که سالبه جزئیه است به عنوان نقض الموضوع همیشه صادق نیست.

به دلیل اینکه گاهی بین دو طرف در موجب جزئیه نسبت عام و خاص من وجه و بین دو نقیض نسبت
 تباین کلی برقرار است. یعنی:

بعض ب ح بین ب و ح نسبت عام و خاص من وجه است و بین ب و ح باین کلی است. ۷۶

باین کلی که برقرار بود در قضیه سالبه کلیه صادق خواهد بود

۱- لاشئ من ح ب

۲- لاشئ من ب ح . زمانیکه این سالبه کلیه صادق شد نقیض آن که موجب جزئی است یعنی بعض ب ح کاذب است مدعای ما هم همین است که در تمامی موارد و کلیه موارد موجب جزئی به عنوان نقض تام صادق نیست . زمانیکه این موجب جزئی صادق نشد موجب کلیه به طریق اولی صادق نخواهد بود یعنی کل ب ح .

تا اینجا مدعای اول ما اثبات شد .

اما برای اثبات مدعای دوم گوئیم :

زمانیکه این قضیه سالبه کلیه لا ب ح صادق شد نقض المحمول آن که موجب کلیه است نیز صادق خواهد بود یعنی کل ب ح . زمانیکه این موجب کلیه صادق شد نقیض آن که سالبه جزئی است کاذب خواهد بود یعنی بعض ب لیس ح . مدعای دوم ما نیز همین است که سالبه جزئی به عنوان نقض الموضع در تمامی موارد و کلیه موارد صادق نیست . زمانیکه این سالبه جزئی کاذب شد سالبه کلیه به طریق اولی کاذب است یعنی لا ب ح . تا اینجا مدعای دوم نیز اثبات شد .

مکتب : سمای تراشد بجای ب لا انسان و بجای ح حیوان بگذارید . پس :

ب ← لا انسان . ب ← انسان .

ح ← حیوان . ح ← لا حیوان .

مطلب سوم :

دلیل براینکه سالبه جزئی نقض تام و نقض الموضع ندارد این است که :

فرض این است که قضیه بعض ب لیس ح که یک قضیه سالبه جزئی است صادق باشد . در اینجا ما دو مدعی داریم

الف : قضیه بعض ب لیس ح که سالبه جزئی است به عنوان نقض تام همیشه صادق نیست .

ترجمه به این امراض وری است که نقض تام سالبه جزئی طبق قواعد نقض تام سالبه کلیه بایست باشد و لذا باید سالبه کلیه به عنوان نقض تام رد شود نه سالبه جزئی .

علاوه بر این سالبه جزئی به عنوان نقض تام رد می گردد این است که زمانیکه سالبه جزئی کاذب شد به طریق اولی سالبه کلیه کاذب خواهد بود .

ب: قضیه بعض ب ح که موجب جزئی است به عنوان نقض الموضوع همیشه صادق نیست.

در اینجا نیز باید گفت شور که نقض الموضوع سالب جزئی طبق قواعد نقض الموضوع می بایست موجب کلیه باشد و لذا باید موجب کلیه به عنوان نقض الموضوع رد شود نه موجب جزئی. علت مطرح شدن موجب جزئی همان است که گفته شد.

دلیل بر این دو مدعی آن است که:

در قضیه سالب جزئی گاهی موضوع اعم مطلق از محمول می باشد مثل:

بعض ب کس ح ← بعض الحیوان کس باسان. و چون نقیض اعم اخص و نقیض اخص اعم خواهد شد این موجب کلیه صادق خواهد بود:

کله ب ح ← کله لاحیوان لا اسان.

این موجب کلیه که صادق شد نقیض آن که سالب جزئی است کاذب است یعنی:

بعض ب کس ح ← بعض لاحیوان کس بلا اسان.

مدعای ما هم همین است که سالب جزئی به عنوان نقض تام برای سالب جزئی در تمامی موارد و کلیه موارد صادق نیست. زمانیکه سالب جزئی صادق نشد سالب کلیه به طریق اولی صادق نیست.

و اما برای اثبات مدعای دوم گوئیم:

با توجه به اینکه بین نقیض اعم (یعنی ب ح لاحیوان) و عین اخص (یعنی ح ، اسان) تباخی کلی برقرار است پس این سالب کلیه صادق است:

لا ب ح ← لاشئ من لاحیوان باسان.

زمانیکه این سالب کلیه صادق شد نقیض آن که موجب جزئی است کاذب است یعنی:

بعض ب ح ← بعض لاحیوان اسان.

مدعای ما همین است که موجب جزئی به عنوان نقض الموضوع در تمامی موارد و کلیه موارد صادق نیست. زمانیکه موجب جزئی صادق نبود به طریق اولی موجب کلیه صادق نیست.

نکته ۱ : تعریف استدلال مباحث :

اگر مثلاً از یک قضیه مستقیماً بر یک قضیه دیگری استدلال شود به این استدلال ، استدلال مباحث گویند ، اینک گفته شد مستقیماً یعنی بدون وساطت قضیه سومی . مثال :

۱- در باب تناقض از صدق یک قضیه بر کذب قضیه متناقض با او و از کذب یک قضیه بر صدق قضیه متناقض با او استدلال شد .

۲- در باب عکس از صدق یک قضیه بر صدق عکس و نقیض و عکس مستوی او و از کذب عکس استدلال بر کذب اصل می‌گورم .

۳- در باب نقض از صدق یک قضیه بر صدق نقض آن و از کذب نقض بر کذب اصل استدلال می‌شد به اینگونه از استدلال که احکام آنها بجز استدلال بر آنها نداشت استدلال مباحث گویند .

نکته ۲ : علت اینکه این نوع استدلال را استدلال مباحث گویند این است که ذهن انسان مستقیماً از صدق یا کذب یک قضیه به صدق یا کذب قضیه مورد نظرش می‌رسد بدون اینکه هیچ قضیه سومی واسطه باشد .

مقدمه :

در علم ریاضی گفته شده است که گاهی بین دو عدد نسبت تساوی برقرار است . آنگاه اگر شما یک چیزی را به هر دو طرف علاوه و یا ضرب کنی و یا منها و یا تقسیم نمایی نسبت تساوی از بین نخواهد رفت .

مثال :

$$b = c \leftarrow b + c = c + c = 2c \quad , \quad b - c = c - c = 0 \quad , \quad b \times c = c \times c = c^2$$

و همچنین اگر بین دو شیئی نسبت کوچکی جزو و بزرگتر جزو برقرار بود با این چهار عمل (جمع ، تفریق ، ضرب ، تقسیم) این نسبت از بین نخواهد رفت .

مطلب دوم :

یک نوع استدلال در علم منطوق مطرح می‌شود که به آن بدیهی منطقی گویند شبیه آنچه که در ریاضی است . تعریف بدیهی منطقی آن است که اگر شما یک قضیه‌ای داشتید که اضافه شدن یک کلمه به موضوع و اضافه شدن همان کلمه به محمول آن صحیح باشد نسبتی که در قضیه اول بوده است تغییر نخواهد کرد . یعنی کم و کیف و صدق آن قضیه باقی خواهد ماند ، پس شما از هر قضیه صادقی می‌توانید استدلال بر صدق قضیه دومی بکنید که یک کلمه به موضوع و محمول آن اضافه شده است . توجه به این امر ضروری است که اضافه آن کلمه باید صحیح باشد . مثال :

کل انسان حیوان ← کل رأس انسان رأس حیوان

قضیه اوله موجب کلیل صادق است قضیه دوم نیز چنین است
مطلب اول :

نکته ۱ : تمامی اجزای چهارگانه ای که تا بحال خوانده شد مقدمه برای این باب پنجم یعنی مباحث حجتی باشند
توضیح : لاشک در اینکه حجت حد اقل از دو قضیه تشکیل می شود . پس انسان بی بایست مباحث
قضایا را بداند تا بتواند از این مباحث در مقام استدلال استفاده کند و بداند که حجت خود را از چه
قضایائی فراهم کند و یا حجت طرف مقابل از چه قضایائی فراهم شده است . و لاشک در اینکه هر دو هر
قضیه ای از دو طرف تشکیل شده است که الفاظی باشند پس انسان باید مباحث الفاظ را بداند تا از الفاظ
مناسب استفاده نماید و الفاظی که در حجت و استدلال طرف مقابل بکار رفتند است را بخوبی بشناسد . و
لاشک در اینکه موضوع قضیه گاهی جزئی و گاهی کلی می باشد و در اینکه کلی بود یکی از کلیات جنس حل
بود و همین طور معمول . پس انسان بی بایست مباحث مربوط به جزئی و کلی را بخواند تا بتواند اینها را
بخوبی تشخیص دهد و لاشک در اینکه انسان باید نحوه صحیح تعریف کردن و شرایط و اسامی تعریف
را بداند تا تعریفی صحیح از اجزاء قضیه داشته باشد تا بتواند قضیه را بهیچ وجهی نجهند .

نتیجه : باب اول و دوم و سوم مقدمه برای باب چهارم یعنی مباحث قضایا می باشند و باب چهارم مقدمه
برای باب پنجم است پس این سه باب مع الواسطه مقدمه برای باب پنجم هستند .

نکته ۲ : حجت به گفتاری گفته می شود که حد اقل از دو قضیه تشکیل شده است که بوسیله آن
انسان به قضیه مورد نظر خود دست می یابد . مثل اینکه ما بوسیله دو قضیه العالم متغیر و کل
متغیر حادث به قضیه العالم حادث می رسیم و به آن اعتماد پیدا می کنیم . به دو قضیه اول حجت
گویند چون بوسیله آن بر خصم و طرف مقابل استدلال می شود و دلیل گویند چون دلیل معنای
را هنما است و بوسیله این دو قضیه راهمانی به قضیه مورد نظر حاصل می شود و به کار ما که فواید
کردن آن دو قضیه است استدلال گویند .

نکته ۳ : اینطور نیست که رسیدن به تمامی قضایا و علم پیدا کردن به آنها نیاز به دلیل و استدلال
داشته باشد چون اگر چنین باشد علم به هیچ قضیه ای پیدا نخواهد شد . بدلیل اینکه اگر
پرسند از چه راه به قضیه الف علم پیدا کردید باید گفت شور بوسیله قضیه ب . و اگر
پرسند از چه راه به قضیه ب علم پیدا کردید باید گفت شور بوسیله قضیه ج . و همین طور
باید نقل کلام به قضیه دیگر کنید و این مستلزم تسلسل است و تسلسل محال است پس
یک سلسله قضایائی هستند که بدین می باشد و نیازی ندارند که با دلیل و استدلال درست بیایند

۱۰ که به این قضایا مباری المطالب و یا موارد الا قیسه گویند که همین قضایا سر مایه علمی برای کسب

معلوماتی باشند.

مطلب دوم:

نکته ۱: بسیاری از مردم در طول شبانه روز استدلالات زیادی برای خور یا دیگران می نمایند. به نونهائی از این استدلالها توجه کنید

۱- با دیدن دود نتیجه می گیریم که آتشی وجود دارد و بر وجود آتش استدلال می کنیم.

۲- با مشاهده برق در بین ابرها منتظر شنیدن صدای رعد می مانیم و نتیجه می گیریم که رعدی واقع خواهد شد و بر تحقق رعد استدلال می کنیم.

۳- زمانیکه به شخصی برخورد می کنیم که شبیه به شخص گریبی است که او را می شناسیم می گوییم او نیز گریه است و حکم به گریه بودن او می کنیم بخاطر شباهتی که بین این دو نفس وجود دارد. انسانها اینگونه استدلالاتی را می کنند بدون اینکه بدانند هر کدام داخل در کدامیک از اقسام استدلالی باشند.

نکته ۲: راه استدلال غیر مباشر سه راه است

الف: قیاس: آن است که ذهن یک سلسله قواعد و قوانین کلی که صحت آنها را قبول کرده است به کاری بندد تا به قضیه مورد نظرش منتقل شود مثل اینکه از کل انسان حیوان و کل حیوان حساس به قضیه کل انسان حساس انتقال حاصل می شود.

ب: تشبیه: آن است که ذهن انسان از حکم یک شیء به حکم شیء دیگری منتقل شود بخاطر شباهتی که بین آن دو است. مثل اینکه از حکم خمر به حکم نبید انتقال پیدا می شود چون این دو در اسکار تشبیه به هم می باشند.

ج: استقراء: آن است که ذهن تعدادی جزئیات را بررسی نماید و از آنها یک حکم کلی استخراج نماید.

تمام این باب پنجم درباره این سه نوع استدلال است. مصنف ابتداء بحث قیاس را مطرح می کند بخاطر اهمیت که دارد.

علماء و منطلق قیاس را چنین تعریف نموده اند.

قوله مؤلف من قضایا متی سلمت لزوم عند لانا بقول آخر یعنی قیاس به گفتاری گفتنی شود که حداقل از دو قضیه تشکیل شده است که اگر این قضایا پذیرفته شوند لازم می آید که گفتار دیگری را که همان نتیجه است پذیرفته شود بدون اینکه از خارج کهگی گرفته شود. مثال :

اگر کسی ایندو قضیه العالم متغیر و کل متغیر حادث را پذیرفت لازم می آید که العالم حادث نیز بپذیرد - به دو قضیه اول قیاس گویند - در این تعریف ۵ نکته وجود دارد

۱- القول : مصنف می فرماید . قول بمعنی مرکب نام خبری و باشد لبطق این معنا قول خبری است که شامل آن مرکب نام خبری که از یک قضیه تشکیل شده باشد می شود شامل آن مرکب نام خبری که از بیش از یک قضیه تشکیل شده باشد نیز می شود - ولی اگر قول را بمعنی لفظ معنا دار بگیریم در اینصورت قول جنس بعید خواهد بود

۲- مؤلف من قضایا : کلمه قضایا جمع منطقی می باشد یعنی به دو قضیه و بیشتر قضایا گویند - این بخش از تعریف فصل است که وسیله آن استدلال می باشد از تعریف قیاس خارج می شود چون در استدلال می باشد تنها یک قضیه وجود دارد که قبول کردن مستلزم پذیرش قضیه دیگری باشد همچون بحث تناقض ، عکس و نقض .

۳- متی سلمت : این قسمت از عبارت اشاره به این مطلب دارد که در قیاس شرط نیست که قضایای تشکیل دهنده آن در واقع صحیح و صادق باشند . بلکه اگر کسی این قضایا را پذیرفت چه در واقع صادق باشد و چه کاذب مستلزم این است که نتیجه را نیز بپذیرد . نکته : دو قضیه ای که مقدمات قیاس را تشکیل می دهند نسبت به نتیجه قیاس مثل اصل نسبت به عکس آن می باشد چنانکه در باب اصل و عکس چهار قاعدة وجود داشته در اینجا نیز همین چهار قاعدة وجود دارد که عبارتند از :

الف : اذا صدقت المقدمات صدقت النتيجة

ب : لیس اذا کذبت المقدمات کذبت النتيجة چون ممکن است دو مقدمه کاذب ولی نتیجه صادق باشد مثل : انسان شجر و کل شجر جسم فلان انسان جسم

ج : اذا کذبت النتيجة کذبت المقدمات

د : لیس اذا صدقت النتيجة صدقت المقدمات

۴- لزوم عنده : یعنی اگر قضایای قیاس پذیرفته شد لازم می آید که نتیجه آن نیز پذیرفته شود

نیز پذیرفته شود. بوسیله این بخش از تعریف استقراء ناقص و تمثیل لحنی از تعریف قیاس خارج شد (۱) چون در باب استقراء ای چه بسا مقدمات پذیرفته شود ولی نتیجه ای که متکلم گرفته است مورد پذیرش قرار نگیرد مثل اینکه انسان: الاسد بحیرک فکد الاسفل عند المضع و البحر بحیرک فکد الاسفل عند المضع و... را می پذیرد ولی کحل حیران بحیرک فکد الاسفل عند المضع را نمی پذیرد و با در باب تمثیل این دو قضیه البید مسکر و البید کالخص را می پذیرد ولی قضیه البید حرام را نمی پذیرد پس در استقراء و تمثیل نتیجه لازم مقدمات نیست.

۵- لذاته یعنی خود آن قضایا بدون کمک از امر خارجی مستلزم لغتاً دیگر باشد. این بخش از تعریف قیاس مساوات را از تعریف قیاس خارج می کند چون در قیاس مساوات الرجید دو قضیه مستلزم قضیه سومی می باشد ولی بخاطر این مقوله خارجی است که الرآن مقوله خارجی صادق بود قیاس نتیجه خواهد بود و الا قیاس نتیجه نمی دهد مثال:

الف مساوی با ب است.

وب مساوی با ج است.

پس الف مساوی با ج است. این استنتاج بخاطر این مقوله خارجی صادق است بنام مساوی

المساوی مساوی

نکته ۱:

قیاس مساوات منحصراً در باب مساوات نیست بلکه نامگذاری آن بخاطر این است که اولین شباهتی

که از معلم اول صادر شد مشتمل بر لفظ مساوی بود.

نکته ۲:

و انما اخرجوا قیاس المساوات عن التعریف لعدم اتساجد مطرداً بل هو مختلف باختلاف المواد الاتری اند

یصدق فی المادة المعبر عنها بالمساواة ویکتذب فی المادة المعبر عنها بالمباينة

حاشیه شرح شهید ص ۱۸۹

اصطلاحاتی که در قیاس بکار برده می شود بر دو نوع است

الف: اصطلاحات عامه: یعنی اصطلاحاتی که در تمامی اقسام قیاس وجود دارد

ب: اصطلاحات خاصه: یعنی اصطلاحاتی که مختص به قسم خاصی از قیاس می باشد. این اصطلاحات در جای مناسب خورش مطرح می کنیم. اینکه به بیان اصطلاحات عامه می پردازیم که این اصطلاحات عبارتند از:

۱- صورت و شکل قیاس: متصور از صورت قیاس همان شکل و نحوه ترکیب و چینش بین قضایای باشد با قطع نظر از اینکه مواد تشکیل دهنده این قضایا از چه نوعی باشند.

۲- مقدمه و یا مانده قیاس: متصور از مقدمه و یا مانده میان قضایای است که قیاس را تشکیل می دهند با قطع نظر از شکلی که به این قضایا داده می شود. این قضایا به طور کلی هست صنفی می باشد که عبارتند از:

قیاسات: مطوبات، موهوبات، محیلات، مسلمات، مقبولات، مشهورات، مشهورات

۳- مطلوب: به آن گفتمانی که از قضایای تشکیل دهنده قیاس لازم می آید مطلوب گویند

۴- نتیجه: نتیجه در واقع همان مطلوب است. توضیح:

زمانیکه ذهن انسان شروع به چینش و ترتیب قضایای می کند برای اینکه قضیه سویی را درست

آورد به آن قضیه ستم مطلوب گویند و وقتی که آنرا درست آورد و تحصیل نمود به آن نتیجه

گویند. پس نتیجه و مطلوب حقیقتاً یک چیزند و فرق بین آن دو اعتباری است.

۵- حدود: یعنی اجزاء اصلی قضایا. متصور از اجزاء اصلی عبارت است از آن اجزایی

که بعد از تفکیک و تحلیل قضیه باقی می ماند. مثال:

زمانیکه ما یک قضیه حملیه را تفکیک می کنیم تنها موضوع و محمول باقی می ماند به موضوع و محمول

اجزاء اصلی گویند. به نسبت بین موضوع و محمول اجزاء اصلی گفته می شود چونی نسبت چیزی است

که قولش به دو طرف است. زمانیکه این دو طرف از یکدیگر جدا شدند معنایش این است که نسبت

ناجوری شود و اثری از آن باقی نمی ماند. سوور وجهت نین از حالات نسبت می باشد که بعد

از از بین رفتن آن باقی نمی ماند. و یا در قضیه شلید زمانیکه آنرا تفکیک می کنیم

تنها مقدم و تالی باقی می ماند و دیگر اثری از نسبت نیست.

پس اجزاء اصلی همان موضوع و محمول و حملیه و مقدم و تالی در شلید می باشد.

به این قضیه ترجیح گویند:

شارب الخمر فاسق وكل فاسق تز شهادته فشارب الخمر تز شهادته .

به حركه از دو قضيه اول متلفه قياس و به شارب الخمر و فاسق و تز شهادته اخبار اصلي و به قضيه ستم نتيجيد و مطلب و به نحو چينش و تركيب بين دو قضيه اول كه به صورت شكل اول است صورت قياس گرئيد .

نكته : اين علامت : علامت نتيجيد ي باشد كه در علم هندس كاربرد دارد . ما از اين به بعد از اين علامت استفاده خواهم كرد .

مطلب اول :

به طور كلي قياس دارای دو نوع تقسيم ي باشد .

الف : تقسيبي كه براي قياس است به اعتبار ماده آن . يعني مقدمات و قضايای تشكيل دهنده آن قياس به اعتبار ماده يه قسم است .

۱- قياس برحالی كه قضايای آن يقينيات است .

۲- قياس حدي كه قضايای آن مشهورات يا مسلمات است .

۳- قياس مخالفی كه قضايای آن شبهات و رحييات است .

۴- قياس خطایي كه قضايای آن مضمونان ، مقبولات و مشهورات است .

۵- قياس تسري كه قضايای آن مخيلات است .

بحث در باره ماده قياس در باب ششم مطرح ي شور كه تا مشر صنايع خيس است .

ب : تقسيبي كه براي قياس است به اعتبار حيثيت و شكل آن . قياس به اعتبار صورت ي دو قسم است

۱- قياس استثنائی : قياس است كه حوز نتيجيد و يا تقضي نتيجيد تماماً در مقدمات قياس بصورت صريح آمده است .

۲- قياس اقترانی : قياسي است كه اجزاء نتيجيد در بين مقدمات پخش ي بوده است . نتيجيد با آن حيثيت و ترتيب ي كه دارد در يكي مقدمات قرار ندادند .

مطلب دوم :

قياس اقترانی ي دو نوع است

الف : اقترانی حلی : به قياس اقترانی گفته ي شور كه حوز و مقدمات آن قضيه حلی ي باشد مثل :

العالم متغير و كل متغير حادث فالعالم حادث

ب : اقترانی شرطي : به قياس اقترانی گفته ي شور كه حوز و مقدمات آن يا يكي از مقدمات آن

قضيه شرطي ي باشد چه متصله و چه منفصله .

در قیاس اقترانی حمل دوام واجب است

الف : حد اقل از دو مقدم تشکیل شده باشد

ب : این دو مقدم مشتمل بر سه جز و سه عنص باشند

۱- عنصری که مشترک بین دو مقدم می باشد یعنی در هر دو مقدم وجود دارد. به این عنصر حد وسط گویند

۲- عنصری که مختص به مقدم اول می باشد یعنی فقط در مقدم اول وجود دارد چه به عنوان موضوع باشد چه به عنوان محمول. به این عنصر حد اصغر گویند که موضوع در نتیجه می باشد. آنگاه مقدمی که مشتمل بر این حد اصغر است صغری نام دارد.

۳- عنصری که مختص به مقدم دوم می باشد یعنی فقط در مقدم دوم وجود دارد چه به عنوان موضوع باشد چه به عنوان محمول. به این عنصر حد اکبر گویند که محمول در نتیجه می باشد. آنگاه مقدمی که مشتمل بر این حد اکبر است کبری نام دارد. به این مثال توجه کنید :

شارب الخمر ناسق و الفاسق ترر شها دند شارب الخمر ترر شها دند

به فاسق حد وسط و به شارب الخمر اصغر و به شارب الخمر ناسق صغری و به ترر شها دند اکبر و به الفاسق ترر شها دند کبری گویند.

فائده ۱ : عنصری که مشترک بین دو مقدم است را به نامهای زیر می نامند

الف : حد اوسط یا وسط : چون این عنصر بین اصغر و اکبر واسطه شده است برای اینکه در نتیجه به هم نسبت داده شوند.

ب : حجت : چون بوسیله همین عنصر مشترک بر نسبت بین اصغر و اکبر استدلال می شود.

ج : واسطه در اثبات : چون در ذهن و در استدلال حکم بین اصغر و اکبر را اثبات می کند.

فائده ۲ : از اینجا به بعد بجای حد اصغر از حرفی ب و بجای حد اکبر از حرف ح و بجای حد وسط از حرف م استفاده می کنیم.

قیاس اقترانی چه حمل و چه شمی الی الخ خواهد منتج باشد پنج قاعده دارد
 قاعده ۱ : حد وسط بنهاده در دو مقدمه تکرار شود. اگر حد وسط در دو مقدمه کاملاً تکرار نشود این
 حد وسط بین اصغر و اکبر رابطه و پیوند ایجاد نمی کند و به نتیجه نخواهیم رسید. دو مثال :
 الف : الحائض فی فارة و کل فارة لها اذنان. این دو قضیه نتیجه نمی دهند که الحائض له
 اذنان. بدلیل اینکه حد وسط مجموع فی فارة است که در صغری محمول قرار گرفته است و این
 حد وسط بنهاده در کبری ذکر شده است بلکه بخشی از آن ذکر شده است که فارة باشد. اگر
 نخواهیم این قاعده اول را در این مثال مراعات کنیم باید یکی از دو عمل را انجام دهیم
 ۱- فی فارة را حد وسط بگیریم و آن را در کبری بیاوریم که البته در این صورت کبرای قیاس کاذب
 خواهد شد چون چنین می شود : الحائض فی فارة و کل ما فی فارة له اذنان
 ۲- حد وسط را فارة بگیریم نه مجموع فی فارة. آنگاه قیاس چنین می شود :
 الحائض فی فارة و کل فارة لها اذنان. الحائض فی ما لها اذنان. در این صورت نتیجه صادق است.
 ب : الذهب عین و کل عین تدمع. این دو قضیه نتیجه نمی دهند که الذهب یدمع چون لفظ
 عین مشترک لفظی است. در صغری یک معنا دارد و در کبری بمعنای دیگری استعمال شده است پس
 حد وسط بنهاده و کماله در دو مقدمه تکرار نشده است.
 قاعده ۲ : دو مقدمه قیاس و یا یکی از دو مقدمه موجود باشد پس اگر هر دو سالب بود قیاس منتج
 نیست. دلیل :

مرحله ۱ : اگر یک چیز با دو چیز دیگر تباین داشته باشد در صورت دارد
 الف : خورد آن دو چیز با هم تباین نداشته باشند. مثل اینکه فرس با اسنان و رطاح تباین دارد ولی
 اسنان و رطاح با یکدیگر تباین ندارند.
 ب : خورد آن دو چیز هم با یکدیگر تباین داشته باشند مثل اینکه فرس با اسنان و رطاح تباین دارد خورد
 اسنان و رطاح هم با خورد تباین دارند.

مرحله ۲ : اگر مقدمه اول قیاس سالب کلیه باشد معنایش این است که حد وسط با اصغر تباین دارد و اگر
 مقدمه دوم قیاس سالب کلیه باشد معنایش این است که حد وسط با اکبر تباین دارد پس وضعیت حد وسط
 با آن دو برای ما روشن است ولی خود اصغر و اکبر احتمال دارد که متباین باشند که طبق این احتمال نتیجه
 سلبی خواهد بود و احتمال دارد که متصادقان باشند که طبق این احتمال نتیجه ایجابی خواهد شد. پس
 اختلاف در نتیجه پیدا شد یعنی بد صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه دو سالب ایجابی است و یا سلبی

مرحله ۲: اختلاف در نتیجه سبب علم آساج است. چون قبلاً گفته شد که نتیجه لازم مقدمات است. ۸۷

در اینجا لژیوم المر لازم مقدمات موجد است. نباید در پاره ای از موارد سالب باشد و المر لازم مقدمات سالب است نباید در بعضی موارد موجد باشد. مثال:

لاشئ من الا لسان بفرس ولاشئ من الفرس بطاش. نتیجه این قیاس سلبی است یعنی لاشئ من الانسان بطاش. حال اگر بجای مقدمه دوم این مقدمه را بگذارید لاشئ من الفرس بالحق و چنین بگوئید. لاشئ من الا لسان بفرس ولاشئ من الفرس بالحق. نتیجه این قیاس سلبی بقره است. پس نمی توان گفت نتیجه در سالب دائماً سلبی است و یا ایجابی است.

مطلب اول:

قاعده ستم: هر دو مقدمه ریاضی از دو مقدمه کلیه باشد. پس اگر هر دو مقدمه جزئی سلبی قیاس نتیجه بقره خواهد بود. دلیل اینکه اگر هر دو مقدمه جزئی باشد حد وسط نمی تواند بین اصغر و اکبر رابطه و پیوند ایجاد کند نه رابطه بصورت ایجابی که نتیجه موجد شود. نه رابطه بصورت سلبی که نتیجه سالب شود. دلیل:

موضوع ۱: اگر مقدمه اول جزئی باشد معنائش این است که حد وسط و اصغر در بعضی از افراد تصادق دارند و یا یکدیگر تلاقی می کنند و اگر مقدمه دوم نیز جزئی باشد معنائش این است که حد وسط و اکبر در بعضی از افراد تصادق دارند. نهایت دلالی که قصید جزئی دارد همین است. مثل:

بعض الانسان حیران و بعض الحیران فرس.

مرحله ۲: این بعض افراد که اوسط و اصغر در او تصادق دارند احتمال دارد همان بعض افراد باشد که اوسط و اکبر در او تصادق دارند که طبق این احتمال نتیجه موجد خواهد بود و احتمال دارد غیر آنها باشند که طبق این احتمال نتیجه سالب خواهد بود. پس دو احتمال است و طبق جبر احتمالی یک نتیجه ای.

مرحله ۳: بل وجود این دو احتمال وضعیت اصغر و اکبر معلوم نخواهد شد که آیا برهم تصادق دارند و یا اینکه متباین هستند پس نتیجه در بعضی موارد موجد و در بعضی موارد سالب خواهد بود پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه دو جزئی موجد است و یا سالب.

قاعده پنجم: ابتداء لژیوم: در بین کلیت و جزئیت کلیت اشرف و جزئیت اخس (پست) می باشد چون کلیت اضبط است و توقع تر در علم و دانش ها است. در بین ایجاب و سلب ایجاب اشرف و سلب اخس است چون ایجاب وجودی و سلب علی است و وجود اشرف از علم است (۲).

با حفظ این مطلب قاعده چهارم این است که نتیجه تابع اخس در مقلد است یعنی اگر یک مقلد جزئی دیگر

کلی بود نتیجه جزئی است و اگر یکی موجب دیگری سالب بود نتیجه سالب است

مطلب دوم :

قاعده پنجم : صفاتی که سالب کلیت است با کبری که موجب جزئی است نتیجه نمی دهند . دلیل :
مرحله ۱ : اگر صفی سالب کلیت باشد معنایش این است که اوسط با اصغر تا این دراز و اگر کبری موجب
جزئی باشد معنایش آن است که اوسط و اکبر در بعضی از افراد با یکدیگر تصادق دارند . پس وضعیت
اوسط با اصغر و اکبر برای ما روشن است .

مرحله ۲ : در این مرحله ما کاری با اوسط نداریم . می خواهیم بدانیم که وضعیت اصغر و اکبر چگونه است .
اصغر و اکبر احتمال دارد متباین باشند که طبق این احتمال نتیجه سلبی خواهد بود و احتمال دارد که با
یکدیگر متصادقان باشند که طبق این احتمال نتیجه ایجابی خواهد شد . پس به صورت یک قاعده کلی
نمی توان گفت که نتیجه ایجابی و یا سلبی است . یعنی اختلاف در نتیجه پدید می آید و اختلاف سبب عدم
انتاج قیاس است . مثال :

لا شی من الغراب بانسان و بیض الانسان اسود نتیجه این قیاس سلبی نخواهد بود یعنی بعض
الغراب لیس با سور . پس نمی توان به صورت قاعده کلی گفت اگر صفی سالب کلیت و کبری موجب
جزئی شد نتیجه سلبی است . حال اگر شما مقدمه دوم را برداشته و بجای آن این مقدمه بعض
الانسان ابیض قرار بدید چه این صورت بگنید :

لا شی من الغراب بانسان و بعض الانسان ابیض نتیجه این قیاس ایجابی نخواهد بود یعنی بعض
الغراب ابیض . پس نمی توان به صورت قاعده کلی گفت نتیجه ایجابی است .

مطلب اول :

نکته ۱ : گفتند قیاس اقترانی حمل دارای سه عنصر می باشد بنامهای اصغر ، اوسط ، اکبر .
در این نکته می گوئیم که وضعیت اوسط در قیاس مختلف است و بطور کلی چهار صورت پدید می آید که به
هر صورتی شکل گویند

الف : اوسط در صفی محمول و در کبری موضوع باشد . در این صورت به قیاس ، قیاس شکل اول
گویند در بین اشکال ، شکل اول طبیعی ترین و روشنترین اشکال است یعنی ذهن انسان در این
شکل به راحتی نتیجه می گیرد .

ب : اوسط در صفی محمول و در کبری نتی محمول باشد . در این صورت به قیاس ، قیاس شکل دوم
گویند . این شکل در رتبه بعد از شکل اول است چون ذهن در این شکل راحت تر از شکل سوم به نتیجه

ج: اوسط در صغری موضوع و در کبری نیز موضوع باشد. در این صورت به قیاس، قیاس شکل سوم لویند.
این شکل در رتبه بعد از شکل دوم است چون ذهن در این شکل راحت تر از شکل چهارم به نتیجه می رسد.
د: اوسط در صغری موضوع و در کبری محمول باشد. در این صورت به قیاس، قیاس شکل چهارم گویند
که در رتبه بعد از شکل سوم قرار دارد.

نکته ۱: اوسط در قیاس انتزاعی شریقی نیز همین چهار صورت را دارد. به این معنا که قاعده تالی در صغری و مقدم در کبری است و قاعده در هر دو و قاعده تالی در هر دو و قاعده مقدم در صغری و تالی در کبری است. (۱)

مطلب اول:

قیاس شکل اول دارای دو شرط است

الف: ایجاب صغری. بدلیل اینکه اگر صغری سالبه باشد در بعضی از اشکال نتیجه ای که از این شکل گرفتاری شود ایجابی است و در بعضی سلبی است پس به صورت قاعده کلیتی نمی توان گفت نتیجه ایجابی یا سلبی است. و به عبارت دیگر:
اگر صغری سالبه باشد در احتمال است

۱- احتمال دارد که اکبر متباین با اصغر باشد که در این صورت نتیجه قیاس سلبی خواهد بود. مثل:
لا شی من الحجر نبات و کل نبات نام.

۲- احتمال دارد که اکبر متضاد با اصغر باشد که در این صورت نتیجه قیاس ایجابی خواهد شد. مثل:
لا شی من الانسان نبات و کل نبات نام.

با وجود اینکه احتمال نمی توان بصورت کلی حکم نمود که اگر صغری سالبه و کبری کلیتی بود نتیجه سلبی یا ایجابی است.

ب: کلیت کبری. اگر کبری جزئی باشد احتمال دارد که آن بخش از اوسط که در کبری موضوع قرار گرفته است و اکبر بر آن حمل شده غیر از آن بخش از اوسط است که در صغری محمول قرار گرفته است و بر اصغر حمل شده است و با وجود این احتمال نمی توان نتیجه را موجد آورد تا به این وسیله اکبر را برای اصغر اثبات نمود. و احتمال هم دارد که همان باشد و با وجود این احتمال نمی توان نتیجه را موجد آورد و اکبر را برای اصغر اثبات نمود. پس به صورت قاعده کلیتی نمی توان گفت نتیجه موجد یا سالبه است. مثل:

کل انسان حیران و بعض الحیران فرس که نمی توان نتیجه گرفت نبض انسان فرس. (۱)

نکته: در واقع این شکل دوم به همان قاعده اول که تکرار حد وسط بود بازگشت می کند.

مطلب دوم:

هریک از صفری و کبری قیاس می تواند به صورت یکی از محصولات اربع باشد. از ضروب چهار حالت صفری در چهار حالت کبری ۱۶ صورت متصور است که به هر یک از آنها ضروب و اقتران و قریند گفته می شود.

با توجه به دوششلی که برای شکل اول گفته شد از این ۱۶ صورت تنها چهار صورت دارای شرایطی باشند

الف: صفری و کبری هر دو موجب کلیه باشند.

ب: صفری موجب کلیه و کبری سالبه کلیه باشند.

ج: صفری موجب جزئی و کبری موجب کلیه باشند.

د: صفری موجب جزئی و کبری سالبه کلیه باشند. (۲)

شکل دوم بر قیاسی گفتنی شود که حد وسط محمول در صغری و کبری می باشد. مثل:

کل انسان حیوان زلاشی من الشجر بحیوان فلاشی من الانسان بشجر.

این شکل دارای دو پیشگی می باشد

الف: اصغر در این شکل مثل شکل اول موضوع در صغری و موضوع در نتیجی باشد و چون اولین جزء

نتیجی که اصغر است در صغری نیز اولین جزء قضیید است و در انتقال از مقدمات به نتیجی

نسبت به اشکال بعدی کمتر دچار زحمت می شود

ب: اگر در این شکل موضوع در کبری و محمول در نتیجی باشد. همین ویژگی باعث شده است که

این شکل بین الانداج نباشد و قیاس بودن آن (قولها قول من قضایا) محتاج به دلیل باشد (۱)

مطلب دوم:

این شکل دوم دارای دو شرطی می باشد

شرط اول: در مقدمات در ایجاب و سلب مختلف باشند یعنی اگر یکی موجب است دیگری سالب باشد. پس

اگر هر دو مثبت در این شکل موجب و یا ضرر و سالب باشند این شکل منتج نخواهد بود. دلیل:

بر حمله: اگر هر دو مثبت موجب و یا ضرر و سالب باشند اصغر و کبر در حالت دارند که طبق هر

حالت نتیجی خاص از قیاس گرفته می شود

الف: هر دو متباین هستند. مثل:

کل انسان حیوان و کل فرس حیوان. هر دو مثبت موجب است. انسان اصغر و فرس کبری باشد

و این دو متباین هستند. با اینکه این اصغر و کبر متباین هستند ولی در این نکته اشتراک دارند که

حیوان بر هر دو حمل شده است.

لاشی من الانسان بحجر و لاشی من الفرس بحجر. هر دو مثبت سالب است. انسان اصغر

و فرس کبری باشد و این دو متباین هستند. با اینکه این اصغر و کبر متباین هستند ولی در این

نکته اشتراک دارند که حجر از هر دو سلب شده است.

ب: هر دو متصادقان هستند. مثل:

کل انسان حیوان و کل ناطق حیوان. هر دو مثبت موجب است. انسان اصغر و ناطق کبری باشد

و این دو متصادقان هستند و هر دو در این نکته اشتراک دارند که حیوان بر آنها حمل

شده است.

لاشئ من الانسان بحجر ولاشئ من الناحق بحجر . هر دو مقدمه سالب است . انسان اصغر وناحق ۹۲

الکبری باشد و این دو متصادقان هستند و هر دو در این نکته اشترک دارند که حجر از آنها سلب شده است .

خلاصه مرحله ۱ : اگر دو مقدمه در ایجاب و سلب موافق با هم باشند اصغر واکبر دو حالت پیدایی کند و با وجود این دو حالت نمی توان به صورت قاعده کلیه گفت نتیجه ایجابی و یا سلبی است . یعنی اختلاف در نتیجه پیدایی شود و اختلاف دلیل بر عدم اتساج است (۱)

مرحله ۲ : اگر دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند یعنی یکی موجب و دیگری سالب باشد در این صورت برای اصغر واکبر مثل صورت اول که برای آنها دو حالت پیدایشد دو حالت پیدایی شود بلکه یک حالت بیشتری ندارند و آن اینکه هر دو متباین خواهند بود بدلیل اینکه یکی اوسط حمل شده و از دیگری سلب شده است . متباینان که بودند نتیجه قیاس فقط سلبی است و لذا در شکل دوم در تمامی صورتب نتیجه سلب است . پس در صورت اختلاف دو مقدمه در کیف بصورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه سلب است . مثال :

كل انسان حيوان ولاشئ من الحجر بحيوان فلاشئ من الانسان بحجر .

شرط ۲ : کلیت کبری . دلیل :

اگر دو مقدمه واحد شرط اول باشند ولی کبری جزئی باشد اصغر واکبر دو حالت دارند

الف : در بعضی از امثله امس واکبر متباینان هستند که طبق این حالت نتیجه سلبی خواهد بود

مثل : كل مجتر ذو ظلف و بعض الطائریس بذی ظلف . مجتر اصغر و طائریس اکبر است .

این دو متباینان هستند و لذا نتیجه این قیاس سلبی است نه ایجابی .

ب : در بعضی از امثله اصغر واکبر متصادقان هستند که طبق این حالت نتیجه ایجابی خواهد

بود مثل : كل مجتر ذو ظلف و بعض الحيوان لیس بذی ظلف . مجتر اصغر و حیوان اکبر است

این دو متصادقان هستند و لذا نتیجه این قیاس ایجابی است نه سلبی .

دلیل بر این مطالب گفته شده در دلیل این است که اگر دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند

و کبری جزئی باشد این دو مقدمه دلالت دارند که اصغر با بعضی از اکبرها که در قضیه ذکر شده

است منافات دارد ولی نسبت به بعضی دیگر از اکبرها که در قضیه ذکر نشده است دلالت

ندارند که اصغر با آنها منافاتی است و یا خیر . پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه

صغری کلیه و کبری جزئی ایجابی است و یا سلبی . یعنی اختلاف در نتیجه پیدایی شود

و با وجود اختلاف قیاس منتج نخواهد بود.

مطلب اول :

با توجه به روشی که برای شکل دوم گفته شد از شاتر در صورتی که برای این شکل متصور است تنها چهار صورت منتج می باشد بدلیل اینکه این شکل دارای دو شرط بود

الف : اختلاف دو مقادیر در کیفیت . بوسیله این شرط هشت صورت ساقط می شود که عبارتند از :

سالبه کلیه و سالبه کلیه - سالبه کلیه و سالبه جزئی - سالبه جزئی و سالبه کلیه - سالبه جزئی و سالبه جزئی
موجب کلیه و موجب کلیه - موجب کلیه و موجب جزئی - موجب جزئی و موجب کلیه - موجب جزئی و موجب جزئی
ب : کلیت کبری . بوسیله این شرط چهار صورت ساقط می شود که عبارتند از :

سالبه کلیه و موجب جزئی - سالبه جزئی و موجب جزئی - موجب کلیه و سالبه جزئی - موجب جزئی و سالبه جزئی
مطلب دوم :

ضرورت منتج این شکل عبارتند از :

ضرب ۱ : صغری موجب کلیه و کبری سالبه کلیه که نتیجه در این صورت سالبه کلیه است .

مثل : کل مجتبی ذی ظلم و لا شی من الظالمین ذی ظلم فلا شی من المجتبی بطائری .

دلیل بر اینکه نتیجه این دو مقادیر صادق سالبه کلیه می شود این است که :

اولاً کبری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود : لا شی من ذی ظلم بطائری .

ثانیاً این عکس را به صغری ضمیمه می کنیم که در این صورت ضرب دوم از شکل اول حاصل می شود و همین

نتیجه ای می دهد که این شکل داد به این صورت :

کل مجتبی ذی ظلم و لا شی من ذی ظلم بطائری فلا شی من المجتبی بطائری .

ضرب ۲ : صغری سالبه کلیه و کبری موجب کلیه که نتیجه در این صورت سالبه کلیه است .

مثل : لا شی من المملکات بدائم و کل حق دائم فلا شی من المملکات بحق .

دلیل بر اینکه نتیجه این دو مقادیر صادق سالبه کلیه می شود این است که :

اولاً : صغری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود : لا شی من الدائم بهنگام .

ثانیاً : این عکس را کبری و کبرای اصل قضیه را صغری قرار می دهیم به این صورت :

کل حق دائم و لا شی من الدائم بهنگام فلا شی من الحق بهنگام .

ثالثاً : نتیجه را عکس مستوی می کنیم . آنگاه همان نتیجه ای بدست می آید که از شکل دوم بدست آمد

ضرب ۳ : صغری موجب جزئی و کبری سالبه کلیه که در این صورت نتیجه سالبه جزئی می شود

مثل : بعض المعدن ذهب و لا شی من الفضة بذهب فبعض المعدن لیس بفضة .

دلیل بر این خوب عیناً دلیل است که برای خوب اول آورده شد و لذا آنرا تکرار نمی کنیم.

خوب ۴: صغری سالب جزئید و کبری موجب کلیه که در این صورت نتیجه ما البجزئید می شود.

مثل: بعض الجسم لیس معدن و کل ذهب معدن بعض الجسم لیس نذهب.

برای دلیل بر این خوب از دلیل که برای سه خوب قبل آورده شد استفاد نمی شود چون صغری

در این خوب سالب جزئید است و سالب جزئید عکس مستوی ندارد و الکر کبری را عکس مستوی کنیم

عکس مستوی آن موجب جزئید می شود و با توجه به اینکه صغری سالب جزئید است لازم است که شکل

قیاس از دو جزئید است که این طبق قواعد عامه ای که گفته شد صحیح نیست. لذا باید برای

این خوب دلیلی دیگری آورد که نامش طریقه خلف است. بیان دلیل چنین است:

اولاً: مدعای ما این است که این سالب جزئید یعنی بعض الجسم لیس نذهب که نتیجه این خوب ۴

می باشد صادق است. اگر صادق نباشد باید نقیض آن که موجب کلیه است صادق باشد یعنی

کل جسم ذهب.

ثانیاً: این نقیض صغری برای کبری اصل تر از می دهیم که در این صورت خوب از شکل اول

درستی می شود به این صورت: کل جسم ذهب و کل ذهب معدن فکل جسم معدن

ثالثاً: اگر این نتیجه صادق باشد باید نقیض آن که سالب جزئید است کاذب باشد یعنی بعض

الجسم لیس معدن. و کذب این نقیض خلاف فرض است چون فرض این است که این تضید

صادق است پس برای اینکه در خلاف فرض واقع نشویم باید تضید بعض الجسم لیس نذهب

صادق باشد که مدعای ما نیز همین است. (۱)

شکل مترم به قیاسی گفتندی شود که اوسط در صغری و کبری موضوع است مثل :

کل انسان حیوان و کل انسان ناطق . فبعض الحیوان ناطق .

در این شکل اصغر در مقدمه اول محمول و در نتیجه موضوع ی باشد و چون اصغر که جزء اول نتیجه می باشد

جایگاه طبیعی خود را در مقدمات از دست داده است انتقال ذهن از مقدمات بر نتیجه پیچیده تر از شکل

نوم است ولی از جهت اینکه اکبر جایگاه طبیعی خود را دارا است از این شکل انسان راحت تر از شکل

چهارم به نتیجه می رسد .

مطلب دوم :

این شکل دارای دو شرط است

الف) ایجاب صغری . اگر صغری سائبه باشد چه کبری موجب باشد و چه کبری سائبه باشد قیاس منتج

نخواهد بود چون اختلاف در نتیجه پیدا می شود . اینک هر دو صورت را مورد بررسی قرار می دهیم

۱- صغری سائبه و کبری موجب باشد . معنای سائبه بودن صغری این است که اوسط با اصغر مابین است

و معنای موجب بودن کبری این است که اوسط با اکبر متضاد است بنا بر این اوسط مابین با اصغر و متضاد

با اکبر است ولی اصغر را اکبر محتمل است که متضاد قان باشند که در این صورت نتیجه ایجابی است و محتمل

است مبیان باشد که در این صورت نتیجه سلبی است . پس در صورت تا عده کلیدی نمی توان گفت نتیجه

ایجابی و یا سلبی است مثل :

لا شی من الماطق بفرس و کل ناطق حیوان . نتیجه این قیاس ایجابی است .

لا شی من الماطق بشجر و کل ناطق حیوان . نتیجه این قیاس سلبی است .

۲- صغری سائبه و کبری نیز سائبه باشد . معنای سائبه بودن صغری این است که اوسط با اصغر مابین است

و معنای سائبه بودن کبری نیز این است که اوسط با اکبر مابین است . بنا بر این اوسط با اصغر و اکبر مابین

است ولی اصغر و اکبر محتمل است متضاد قان باشند و محتمل است مبیان باشند پس در صورت تا عده

کلیدی نمی توان گفت نتیجه ایجابی و یا سلبی است مثل :

لا شی من الذهب بفرس و لا شی من الذهب بحیوان . نتیجه این قیاس ایجابی است .

لا شی من الذهب بشجر و لا شی من الذهب بحیوان . نتیجه این قیاس سلبی است .

ب) کلیت احدی المقدمتین . یعنی هر دو مقدمه و یا یکی از دو مقدمه کلیدی باشد پس اگر هر دو مقدمه

خوبید باشد قیاس منتج نیست . به همان دلیل که در قاعده سوم از تر اعدا مقدمه گفته شده (۱)

جای شکل سوم نیز شانزده ضرب متصور است که بر سید شش اول هشت ضرب و بر سید شش دوم دو ضرب ماقطبی شود. بنابراین ضرب منتجب این شکل شش ضرب است که بی بایست برای حرکت برهان اقامه نمود. ضرب منتجب عبارتند از:

ضرب ۱: صغری، مرجید کلید و کبری نیز مرجید کلید که نتیجه در این صورت موجب جزئی است. مثل: کل ذهب معدن و کل ذهب عالی الثمن فبعض المعدن عالی الثمن.

دلیل:

اولاً: صغری را عکس مستری می کنیم که چنین می شود. بعض المعدن ذهب
ثانیاً: این عکس را صغری برای کبری اصل قرار می دهیم که در این صورت ضرب سوم از شکل اول بدست می آید و منتج همان نتیجه ای است که از شکل سوم گرفته شد. به این صورت:
بعض المعدن ذهب و کل ذهب عالی الثمن فبعض المعدن عالی الثمن

نکته ۱:

نتیجه این ضرب ۱ موجب جزئی است در مرجید کلید چون احتمال دارد اصغر اعظم از اکبر باشد که طبق این احتمال قضیه مرجید کلید صادق نخواهد بود مثل همین مثالی که ذکر شد که بین معدن (اصغر) و عالی الثمن (اکبر) نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است و لذا قضیه کل معدن عالی الثمن صادق نیست.

نکته ۲:

بخط سادگی تبیین ضرب از روشن آنها صرف نظر شد.

مطلب اول:

با توجه به اینکه شکل دوم و سوم بدویی الی التامح نمی باشد بی بایست برای حرکت از ضرب منتجب این دو شکل دلیل اقامه نمود. یکی از ادله ای که مورد استفاده قرار می گیرد برهان خلف می باشد. این برهان از نوع استدلال غیر مباشری است چون در این برهان با ابطال نقیض مطلوب از راه خلاف فرض صدق مطلوب اثبات می شود. برهان خلف در ضمن چهار مرحله توضیح داده می شود. الف) در این مرحله می گوئیم نتیجه ای که از شکل مورد نظر گرفته شده است صادق است. اگر این نتیجه صادق نباشد. قهراً باید نقیض آن صادق باشد.

ب) نقیض را به یکی از دو معادله شکل ضمیمه می کنیم و بدین وسیله یک ضرب از ضرب شکل اول فراهم می شود.

ج : نتیجہ ای کہ از این قیاس گرفتہ می شود مناقض با آن مقلد دیگری است کہ نتیجہ قیاس اول را با او ترکیب نکرده ایم . آنگاہ گوئیم اولین نتیجہ صادق باشد آن مقلد کاذب خواهد بود و این خلاف فرض است چون فرض این است کہ حود و مقلد صادق است .
 (د) منشأ خلاف فرض عدم صلت نتیجہ قیاس اول می باشد پس باید نتیجہ صادق باشد کہ مدعای ما نیز همین است .

این برهان را در ضرب پنجم از شکل سوم ببینید .

نکتہ : ہر محصل لازم است کہ این برهان را در تمامی صورت پیاد کند ، البتہ نتیجہ بہ این نکتہ راستہ باشد کہ نتیض نتیجہ قیاس اول را با مقلد ای ترکیب کند کہ اورا بہ ضرب نتیض برساند .
 مقلد :

برهان دوم برهان افتراض است . این برهان تمہا در ضریبی از شکل دوم و سوم و چہارم مورد استناد قرار می گیرد کہ یکی از مقلد آن ضرب جزئیہ باشد پس اگر ضریبی از دو کلیہ تشکیل شدہ بود از این دلیل رد آنجا استنادہ نخواہد شد .
 مطلب دوم :

برهان افتراض از سہ مرحلہ تشکیل شدہ است .

الف) مرحلہ فرض : در این مرحلہ ما آن قضیہ جزئیہ را چہ ایجابی و چہ سلبی در نظر می گیریم و برای آن بعضی الاضرار کہ مورد حکم ایجابی و یا سلبی قرار گرفتہ اند یک اسم مثل (>) فرض می کنیم . مثلاً در ضرب پنجم از شکل سوم گوئیم :

کلہ حیوان حساس و بعضی حیوان لیس با انسان فبعض الحساس لیس با انسان .

کبرای قیاس سلبیہ جزئیہ است . ما برای این بعضی حیوانات کہ انسان از آنها سلب شدہ است اسم (د حیوان غیر انسان) قرار می دهیم پس

بعضی حیوان ← >

ب) مرحلہ استخراج : بعد از مرحلہ اول کہ مرحلہ فرض بود ما می توانیم دو قضیہ صادق استخراج کنیم

۱- موجد کلیہ ای کہ موضوع آن همان اسم مفروض (د) است و محمول آن موضوع قضیہ جزئیہ می باشد مثلاً در مثال فوق گوئیم :

کل د حیوان . این قضیہ صادق است چون د بعضی حیوان است و اعم (حیوان) بر

تمامی افراد اخص به نحو موجد کلیه حمل می شود.

۲ قضیه کلیه ای که کیف آن تابع کیف قضیه جزئی است. موضوع این قضیه کلیه همان اسم مفروض (د) است و محمول آن محمول قضیه جزئی است. در همان مثال فوق گوئیم: لاشی من در باستان. این قضیه سالبه صادق است چون این (د) همان بعض الحوانات است که انسان از آنها سلب شده است.

ج) مرحله ثانی. در اینجا شرت علمی ما زیاد شده است چون دارای چهار قضیه صادق شده ایم که عبارتند از: دومند قیاس و این دو قضیه بدست آمده. ما این قضایا را با یکدیگر ترکیب کرده و دو قیاس ثانی می کنیم.

قضیه موجد کلیه کل در حیوان را صغری و صغری اصل را کبری قرار می دهیم به اینصورت: کل در حیوان و کل حیوان حساس فکل در حساس. ضرب اول از شکل اول آنگاه این نتیجه را صغری و قضیه سالبه کلیه لاشی من در باستان را کبری قرار می دهیم به اینصورت:

کل در حساس و لاشی من در باستان نتیجه این قیاس که ضرب دوم از شکل سوم است همان نتیجه ای است که از ضرب پنجم از شکل سوم بدست آمد یعنی بعض الحساس لیس باستان پس برسد دلیل استراض این ضرب پنجم اثبات شد. (۱)

از جمله ادله‌ای که برای اثبات شکل دوم و سوم و چهارم آورده می‌شود پنهان رد است. رد آن است که ما این اشکال را به شکل اول که بدیهی‌ترین است برگردانیم. برگرداندن به شکل اول بواسطه راهبانی صورت می‌گیرد که در ذیل به بعضی اشاراتی شود.

الف) جابجانی دو متقدم. به این صورت که صغری را کبری و کبری را صغری قرار دهیم مثل:

کل انسان حیوان و کل ناطق انسان فی بعض حیوان ناطق (ضروب اول شکل چهارم)

کل ناطق انسان و کل انسان حیوان فکل ناطق حیوان ← فی بعض حیوان ناطق (عکس مستوی نتیجه)

ب) عکس کردن یکی از دو متقدم تیاس. چنانکه در بعضی از ضروب شکل دوم کبری و در بعضی از ضروب شکل سوم صغری عکس شد. مثل:

۱- کل مجتر دو خلف و لا شیء من الطائر بزی خلف فلا شیء من المجتر بطائر (ضوب ۱ از شکل ۲)

کل مجتری دو خلف و لا شیء من زی خلف بطائر فلا شیء من المجتر بطائر (ضوب ۲ از شکل ۱)

۲- کل ذهب معدن و کل ذهب عالی المهن فی بعض المعدن عالی المهن (ضوب ۱ از شکل ۳)

بعض المعدن ذهب و کل ذهب عالی المهن فی بعض المعدن عالی المهن (ضوب ۲ از شکل ۱)

ج) استفاده کردن از نقض المحمول. مثل:

کل بعض الجسم لیس معدنی و کل ذهب معدن فی بعض الجسم لیس بذهب (ضوب ۳ از شکل ۲)

بعض الجسم لا معدن و لا شیء من الذهب بلا معدن (صغری و کبری نقض المحمول شد)

بعض الجسم لا معدن و لا شیء من لا معدن بذهب فی بعض الجسم لیس بذهب (کبری عکس مستوی شد)

د) استفاده کردن از عکس نقض. مثل:

کل حیوان حساس و بعض حیوان لیس با انسان فی بعض الحساس لیس با انسان (ضوب ۵ از شکل ۲)

لا شیء من حیوان بلا حساس و بعض حیوان لا انسان (صغری و کبری نقض المحمول شد)

لا شیء من حیوان بلا حساس و بعض لا انسان حیوان (کبری عکس مستوی شد)

بعض لا انسان حیوان (صغری) و لا شیء من حیوان بلا حساس (کبری) فی بعض لا انسان لیس

بلا حساس (نتیجه)

آنگاه نتیجه عکس نقض موافق شد به این صورت: فی بعض الحساس لیس با انسان این نتیجه

همان نتیجه‌ای است که از ضوب ۵ شکل ۳ گرفته شد.

مطلب دوم:

نکته ۱: شکل چهارم به تیاسی گفته می‌شود که اوسط موضوع صغری و محمول کبری است و لذا کلاماً لفظ

شکل اول است و به همین جهت انتقال ذهن از مقدمات به نتیجه در این شکل در نهایت پیچیدگی است و

لذا بعضی از علماء منطق از جمله خود ارسطو در کتب خود از شکل چهارم بحثی بجا نیاورده اند و آنرا حذف کرده اند. (۱)

نکته ۲: شکل چهارم طبق عقیده بعضی از علماء منطق دارای پنج شرط است (۲)

الف) از دو سالب تشکیل نشده باشد.

ب) از دو خبری تشکیل نشده باشد.

ج) از صغری سالب و کبری خبری تشکیل نشده باشد. این سه شرط همان شرائطی است که در هر شکل معتبی می باشد.

د) هیچیک از مقدمات سالب خبری نباشد.

ه) اگر هر دو مقدمه موجدی بود صغری کلید باشد.

نکته ۳: ما توجه به شرائطی که برای این شکل گفته شد ضروب منتج این شکل پنج ضروب است و یا زده ضروب دیگر عقیم هستند. ضروب منتج همراه با دلیل هر یک در کتاب مذکور است. فائده ۱:

در بعضی از کتب منطقی شرائط شکل چهارم به نحو دیگری بیان شده است. حاشیه ص ۶۶

فائده ۲:

شرائطی که تابعان در مورد اشکال اربعه گفته شد تماماً در مورد کم و کیف این اشکال مورد و این اشکال از نظریه جهت نیز شرائطی دارند که آنها را باید در شرح شمیته ج ۱ ص ۲۱۰ دید. فائده ۳:

در اینجا بحثی تیس اقتضای حملی تمام شد.

گفته شد قیاس اقترانی بردو نوع است

الف) اقترانی حملی : به قیاس اقترانی گویند که هر دو مقدمه آن قضیه حملیه باشد مثل :

کل انسان حیوان رکل حیوان حساس فکل انسان حساس

ب) اقترانی شرطی : به قیاس اقترانی گویند که هر دو مقدمه یا یکی از مقدمات آن قضیه شرطیه باشد .

نکته ۱ : چنانکه قیاس اقترانی حملی مشتمل بر صغری و کبری و اصغر و اکبر و اوسط است قیاس اقترانی

شرطی نیز مشتمل بر این امور می باشد مثل :

کذا کان الانسان عاقلاً قنع بها یفیند (صغری) وکذا قنع بها یفیند استغنی (کبری) فکذا کان الانسان

عاقلاً استغنی (نتیجه) . در این مثال کان الانسان عاقلاً اصغر و استغنی اکبر و قنع بها یفیند اوسط است

نکته ۲ : گاهی اصغر و اکبر و اوسط تمام مقدم یا تمام تالی در قضیه شرطیه است . مثل مثال فوق که

اصغر تمام مقدم در شرطیه اول و اکبر تمام تالی در شرطیه دوم و اوسط تالی در شرطیه اول و مقدم در شرطیه

دوم است

نکته ۳ : گاهی اوسط قسمتی از مقدم یا تالی در قضیه شرطیه است

مطلب دوم :

قیاس اقترانی شرطی در یک تقسیم برحسب قسم است که عبارتند از :

مربب از دو متصله ، مرکب از دو متصله ، صغری متصله و کبری منفصله ، عکس ، صغری حملیه و

کبری متصله ، عکس ، صغری حملیه و کبری منفصله ، عکس .

مطلب سوم :

قیاس اقترانی شرطی به اعتبار اینکه اوسط آیا جزء تام است (یعنی تمام مقدم یا تالی) یا جزو غیر تام است

(یعنی بخشی از مقدم یا تالی) بر سه قسم است

الف) یک مرتبه حد وسط در دو مقدمه قیاس تمام مقدم و یا تمام تالی است . مثلاً در مثال کذا کان

الانسان عاقلاً حد وسط در شرطیه اول تمام تالی و در شرطیه دوم تمام مقدم است .

ب) یک مرتبه حد وسط در دو مقدمه قیاس بخشی از مقدم و یا تالی است نه تمام مقدم و تالی مثل :

اذا کان القرآن معجزه فالقران خالد (صغری) وانا کان الخلود معناه البقاء فالخالد لا یتبدل

(کبری) فاذا کان القرآن معجزه فاذا کان الخلود معناه البقاء فالقران لا یتبدل

برای نتیجه گرفتن از این قسم دوم زمانیکه قیاس از دو متصله تشکیل شده باشد باید مراحل زیر را

انجام داد

۱- از تالی در صغری و تالی در کبری یک قیاس اقترانی حملی از شکل اول فراهم کنیم و از آن نتیجه بگیریم مثلاً

در مثال فوق گوئیم : القرآن خالد و الخالد لا یتبدل فالقرآن لا یتبدل

۲) قضیه شرطیه‌ای را فراهم می‌کنیم که مقدم آن متقدم کبری است و تالی آن نتیجه‌ای است که از اقترانی حملی گرفته شد به اینصورت : اذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا یتبدل .

۳) این قضیه شرطیه را تالی برای قضیه شرطیه کبری ای قرار می‌دهیم که مقدم آن مقدم صغری است و این همان نتیجه مطلوب است یعنی :

اذا كان القرآن منجزاً فاذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا یتبدل

ج : یک مرتبه حد وسط در یک متقدم جزء تام است و در متقدم دیگر جزء تام نیست . این قسم از قیاس اقترانی شرطی دارای صورت معتدلی است که به دو صورت آسار می‌شود

۱- قیاس اقترانی شرطی یک متقدم اش حملیه و متقدم دیگرش شرطیه باشد . بحث این قسم و شرایط آن خواهد آمد مثل :

کَلَّمَا كَانَ الْمَعْدِنُ ذَهَبًا كَانَ نَادِرًا (صغری) و کَلَّمَا نَادِرٌ شَيْئٌ (کبری) فکَلَّمَا كَانَ الْمَعْدِنُ ذَهَبًا كَانَ شَيْئًا (نتیجه) . در این مثال حد وسط (نادر) در صغری بخشی از تالی و در کبری موضوع است .

۲- قیاس اقترانی شرطی هر دو متقدم اش شرطیه متضد باشد . مثل :

اذا كانت النبوة من الله فادان محمد نبياً فلا یتربک امة سدی (صغری)

و اذا لم یتربک امة سدی وجب ان ینصب هادیا (کبری)

اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً وجب ان ینصب هادیا (نتیجه)

برای نتیجه گرفتن در این قسم باید دو مرحله را پشت سر گذاشت

الف) نویسد تالی صغری بر تالی کبری یک قیاس اقترانی شرطی از قسم اول (حد وسط در دو متقدم) جزء تام باشد (تشکیلی در حیم - به اینصورت :

اذا كان محمد نبياً فلا یتربک امة سدی (صغری)

و اذا لم یتربک امة سدی وجب ان ینصب هادیا (کبری)

فاذا كان محمد نبياً وجب ان ینصب هادیا (نتیجه)

ب) این نتیجه را تالی برای یک قضیه شرطیه ای قرار می‌دهیم که مقدم آن مقدم صغری است و نگاه همین قضیه شرطیه نتیجه مطلوب است یعنی :

اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً وجب ان ینصب هادياً .

اگر قیاس اترانی شرعی از دو قضیه شیطیه متصله تشکیل شده باشد سه صورت دارد

(الف) حد وسط در هر دو متعلقه جزء غیر تام باشد.

(ب) حد وسط در یک متعلقه جزء تام و در سوازمه دیگر جزء غیر تام باشد. از این دو قسم بحث نمی شود.

(ج) حد وسط در هر دو متعلقه جزء تام باشد. مثل:

كُلَّمَا كَانَتِ السَّمْسُ طَالِقَةً نَالِهَا مَوْجُودٌ (صغری)

وَكُلَّمَا كَانِ الْهَيَاةُ مَوْجُودًا كَانِ الْعَالَمُ مَصْنُوعًا (كبری)

فَكُلَّمَا كَانَتِ السَّمْسُ طَالِقَةً كَانِ الْعَالَمُ مَصْنُوعًا. (نتیجه)

نکته ۱: این قسم ستم از جهت داشتن اشکال اربعه و سرائط حرکتی و دلیل بر اتحاج هر ضروب عیناً

مثل قیاس اترانی حملی می باشد و لذا در مورد آن توضیح نمی دهیم. کافی است که شخص محقق

در اشکال اربعه ای که برای اترانی حملی گفته شد بیای قضیه حملیه قضیه شیطیه متصله بگذارد

و همان اشکال را با شرایط حرکتی پیاده نماید.

نکته ۲: اگر قیاس اترانی شرعی از دو متصله تشکیل شده صورتی بایست این دو متصله نزدیکی

پا شده و نه اتفایده. دلیل اینک در قضیه اتفایده بین اوسط و اکبر و اصغر یک پیوند ذاتی و

واقعی نیست تا قطع به نتیجه حاصل شود و لذا اگر قیاسی از قضایای اتفایده درست می شود

شکل آن قیاس است و الا حقیقتاً قیاس نیست چون در قیاس نتیجه قطعی و جزئی است در حالی

که نتیجه قضایای اتفایده چنین می باشد. مثل:

كُلَّمَا كَانَ رَيْدٌ مَتَكَلَّمًا كَانَ الْحَارُّ نَاهِقًا (صغری)

وَكُلَّمَا كَانَ الْحَارُّ نَاهِقًا كَانَ دَكْرٌ جَالِسًا (كبری)

فَكُلَّمَا كَانَ رَيْدٌ مَتَكَلَّمًا كَانَ دَكْرٌ جَالِسًا. (نتیجه) (۱)

مطلب دوم:

قیاس اترانی شرعی از دو متصله تشکیل نمی شود. دلیل:

اگر متعلقه اول قیاس منفصله باشد مفاد آن این است که بین اوسط و اصغر عناد وسانی می باشد

و اگر متعلقه دوم نیز منفصله باشد محتوای آن این است که بین اوسط و اکبر عناد وسانی می باشد

ولی در خورد اصغر و اکبر دو احتمال است

(الف) احتمال دلدرد که بین آن دو تسانی نباشد که در اینصورت نتیجه سلبی خواهد بود تا پس

(۱) جوهر المزیده ص ۱۴۳ - شرح مطالع ص ۲۸۵

سلب عناد دلالت نماید مثل :

الثیٰ اما موجود و اما منقطع (صغری) و الثیٰ اما معلوم و اما بال فعل (کبری) در این مثال معلوم با موجود و بال فعل تثنائی دارد ولی خود آن دو با یکدیگر عناد ندارند و لذا نتیجه ایجابی غلط است که بگوئیم : فالشیٰ اما موجود و اما بال فعل

ب) احتمال دارد که بین آن دو تثنائی باشد که در این صورت نتیجه ایجابی خواهد بود تا دلالت بر عناد بین آن دو نماید . مثل :

الجسم اما ابيض و اما اسود (صغری) و الجسم اما اسود و اما احمر (کبری) در این مثال اسود با ابيض و احمر عناد دارد خود آن دو نیز با یکدیگر عناد دارند و لذا نتیجه ایجابی صحیح است به این صورت که بگوئیم :

فالجسم اما ابيض و اما اسود

نیز اختلاف در نتیجه پیدا شد زیرا جور اختلاف قیاس منسوخ نخواهد بود .

نکته ۱ : الرقعیة منقسمه را به متصله بر گزینیم در این صورت قیاس از دو متصله تشکیل خواهد شد و نتیجه منقسمه خواهد داد و لذا باید نحو بر گزینیم قرضیه منقسمه به متصله و بالکل توضیح داده شود که در مطلب سوم می آید .

نکته ۲ : الرقیاس آمرائی شیئی از دو قرضیه منقسمه تشکیل شده باشد سه صورت دارد مثل حان سه صورتی که دو قرضیه متصله راست .

مطلب سوم :

قرضیه منقسمه مزجیه بر سه نوع است

الف) حقیقیه : قرضیه حقیقیه را می توان به چهار شی طیه متصله بر گزیند که در کم و کیف موافق با آن حقیقیه می باشند . این چهار شی طیه منقسمه عبارتند از :

- ۱) متصله ای که مقدم آن بر طرف اول منقسمه و تالی آن تقیض طرف دوم منقسمه است .
- ۲) متصله ای که مقدم آن بر طرف دوم منقسمه و تالی آن تقیض طرف اول منقسمه است .
- ۳) متصله ای که مقدم آن تقیض طرف اول منقسمه و تالی آن بر طرف دوم منقسمه است .
- ۴) متصله ای که مقدم آن تقیض طرف دوم منقسمه و تالی آن بر طرف اول منقسمه است .

ب) مانفعا الجمع : قرضیه مانفعا الجمع را می توان به دو متصله بر گزیند . این دو متصله عبارتند از :

- ۱) متصله ای که مقدم آن بر طرف اول منقسمه و تالی آن تقیض طرف دوم منقسمه است .
- ۲) متصله ای که مقدم آن بر طرف دوم منقسمه و تالی آن تقیض طرف اول منقسمه است .

ج: مانعة الخلو: قضیه مانعة الخلو را می توان به دو متصله برگرداند. این دو متصله عبارتند از:

۱- متصله ای که مقدم آن نقیض طرف اول متصله رباعی آن عین طرف دوم متصله است.

۲- متصله ای که مقدم آن نقیض طرف دوم متصله رباعی آن عین طرف اول متصله است.

مطلب اول:

قضیه منفصله سالبه بر سه نوع است

الف) حقیقیه: قضیه حقیقیه به چهار قضیه متصله که سالبه جزئی هستند می توان برگرداند. که این چهار متصله عیناً مثل آن چهار متصله ای است که حقیقیه موجود به آن برگردانده می شد. تنها ترقی که این چهار متصله با آن چهار متصله دارد این است که این چهار متصله سالبه جزئی است.

ب) مانعة الجمع: قضیه مانعة الجمع به دو قضیه متصله که سالبه جزئی هستند می توان برگرداند. این دو متصله عیناً مثل آن دو متصله ای است که مانعة الجمع موجود به آن برگردانده می شد. با این فرق که این دو متصله سالبه جزئی است مثل:

لَيْسَ إِذَا كَانَ يَكُونُ الْجِسْمُ غَيْرَ أبيضٍ أَوْ غَيْرِ اسْوَرٍ -

قد لا يكون إذا كان الجسم غير أبيض فهو ليس غير اسور -

قد لا يكون إذا كان الجسم غير اسور فهو ليس غير أبيض -

ج) مانعة الخلو: قضیه مانعة الخلو به دو قضیه متصله که سالبه جزئی هستند برگردانده می شود

این دو متصله عیناً مثل آن دو متصله ای است که مانعة الخلو سالبه به آن برگردانده

می شد با این ترقی که سالبه جزئی هستند. مثل:

لَيْسَ إِذَا كَانَ يَكُونُ الْجِسْمُ أبيضٍ وَإِذَا كَانَ يَكُونُ اسْوَرٍ -

قد لا يكون إذا لم يكن الجسم أبيض كان اسور -

قد لا يكون إذا لم يكن الجسم اسور كان أبيض -

نکته ۱: گفته شد قیاس اقترانی شوطی بر هشت نوع است. بحث درباره نوع اول (قیاس اقترانی شوطی مرکب از دو متصله) تمام شد. فعلاً بحث ما درباره نوع دوم است یعنی قیاس اقترانی شوطی مرکب از دو متصله.
 نکته ۲: مرحوم محقق فرمودند: قبل از اینکه نوع دوم را مطرح کنیم به عنوان مقدمه بایست دو نکته را بیان نمایم

الف) نحوه برگرداندن قضیه متصله به متصله. بحث از این نکته تمام شد.
 ب) نحوه برگرداندن قضیه متصله به متصله. فعلاً بحث ما درباره این نکته می باشد و لذا در مطلب اول این نکته را مطرح می کنیم.
 مطلب اول:

با توجه به این مطلب که بحث ما درباره قضیه متصله لزومی می باشد و نه اتفاقاً می گوییم: قضیه متصله لزومی دو صورت دارد:

۱) مرجمه. متصله لزومی مرجمه به دو قضیه متصله برگردانده می شود که از نظر کم و کیف موافق با آن متصله است. این دو قضیه متصله عبارتند از:

الف) مانسته الجمع. این مانسته الجمع از عین مقدم متصله و نقیض تالی متصله فراهم شده است. پس بین عین مقدم و نقیض تالی نسبت منع الجمع وجود دارد به این معنا که جمع بین این دو صحیح نیست. بدلیل اینکه مقدم مستلزم تالی است و همیشه تالی را دنبال خود می کشاند آنجا که اگر مقدم با نقیض تالی جمع شود اجتماع نقیضان می شود. نقیضان یعنی تالی و نقیض آن. و اجتماع نقیضان محال است. پس بین عین مقدم و نقیض تالی نسبت منع الجمع است. مثال:

کُلُّ عَرَقٍ زَبْدٌ فَهَوِّنِي الْمَاءَ ← متصله لزومی مرجمه.
 دائماً إما زَبْدٌ قَدْ سَرِقَ أَوْ لَيْسَ فِي الْمَاءِ ← متصله مانسته الجمع مرجمه.

ب) مانسته الخلو. این مانسته الخلو از نقیض مقدم و عین تالی تشکیل شده است برعکس مانسته الجمع که از عین مقدم و نقیض تالی فراهم شده بود. پس بین نقیض مقدم و عین تالی نسبت منع الخلو وجود دارد یعنی اجتماع این دو (نقیض مقدم و عین تالی) ممکن است به اینصورت که در مثال عَرَقٌ نَبَاتٌ وَ زَبْدٌ در آب باشد ولی ارتفاع این دو محال است چون منجر به خلافی فرخ می شود بدلیل اینکه فرض این است که بین عَرَقٌ شدن که عین مقدم است و نبودن در آب که نقیض تالی است نسبت منع الجمع است و لذا در مثال گوییم:

دائماً إما زَبْدٌ لَمْ يَفْرَقْ أَوْ فِي الْمَاءِ ← متصله مانسته الخلو مرجمه. معنای این مانسته الخلو

این است که واقع خالی از هر دو طرف نمی تواند باشد و الاً منجر به خلاف فرض می شود.

۲) سالبه سالبه نیز همچون موجبه به دو قضیه متصله برگردانده می شود که از نظر کم و کیف موافق با آن متصله سالبه است. این دو متصله یکی مانع الجمع و دیگری مانع الخلو باشد. مثال:

ليس البتة اذا كانت الشمس طالعة كان الليل موجودا

ليس البتة ا ما ان تكون الشمس طالعة و اما الليل ليست موجودة (مانع الجمع)

ليس البتة ا ما ان لا تكون الشمس طالعة و اما الليل موجودة (مانع الخلو)

مطلب دوم:

مقدمه مرجح منظر تمام شد. اینک ایشان شروع به ادل بحث که قیاس استثنائی شرحی مؤلف از متصلات بود می نمایند. مطلب ایشان را در ضمن سه نکته مطرح می کنیم

نکته ۱: در قضیه شرطیه متصله بین مقدم و تالی یک ترتیب طبیعی وجود ندارد پس امتیازی بین مقدم و تالی نخواهد بود و لذا می شود طرف اول متصله را مقدم و طرف دوم را تالی قرار داد و یا بالعکس و اگر ما نام طرف اول را مقدم و نام طرف دوم را تالی می گذاریم از باب الحاق به متصله است. برخلاف قضیه متصله که طبیعت قضیه دلالت دارد بر اینکه کدام مقدم و کدام تالی است.

نکته ۲: چنانکه بین مقدم و تالی در متصله یک ترتیب طبیعی وجود ندارد پس در متصله ای که با یکدیگر ترکیب شده اند در تشکیل قیاس داده اند نیز یک ترتیب طبیعی وجود ندارد و لذا می توان متصله اول را صغری و متصله دوم را کبری قرار داد و یا بالعکس. پس قیاسی که از دو متصله تشکیل شده باشد اشکال اربعه پیدا نمی کند.

نکته ۳: علماء سلفی برای قیاس استثنائی شرحی که از دو متصله تشکیل شده است شرایطی بیان کرده اند از جمله شرایط این است که هر دو مقدم قیاس موجبه باشد و هر دو مانع الجمع نباشد حقیقیه نیز نباشد مستثنی و غیره ایند:

شرایطی که علماء برای این قیاس بیان کرده اند ناشی از این می شود که خواسته اند مستقیماً از دو متصله نتیجه بگیرند بدون اینکه متصله را به متصله برگردانند ولی ما با بررسی که ارائه خواهیم داد خواهیم دید که نیازی به این شرایط نیست. روش ما این است که:

اولاً: هر یک از دو منفه لمای که صغری و کبری قرار گرفته اند به تضایی متصله بر می گردانیم مثلاً اگر صغری و کبری هر دو حقیقیه باشند هر کدام به چهار متصله و اگر مانع الجمع و یا مانع الخلو باشند هر کدام به دو متصله برگردانده می شود.

ثانیاً: تضایی متصله ای که از صغری بدست آمده است با تضایی متصله ای که از کبری بدست آمده

۱۰۸ است مقایسه می کنیم آنگاه آنها را باید ترکیب می نمایم و تشکیل قیاس می دهیم پس از این صورت های

مقتدی که پیدا می شود صورتی که مشتق بر تمانی شرایط قیاس است انتخاب می کنیم
مثلاً: در مرحله آخر نتیجه می گیریم که قهراً نتیجه متصله خواهد بود آنگاه این قضیه متصله را به
متصله می گردانیم مثال:

دائماً اما ان يكون العدد زوجاً واما ان يكون فرداً (صغری - متصله حقیقیه)

و دائماً اما ان يكون العدد فرداً واما ان يكون منقسماً بهتسا وین (کبری - متصله حقیقیه)

متصله اول به چهار متصله برگردانده می شود که عبارتند از:

۱) کلاً کان العدد زوجاً فهو ليس بفرد

۲) کلاً کان العدد فرداً فهو ليس بزوج

۳) کلاً لم يكن العدد زوجاً فهو فرد

۴) کلاً لم يكن العدد فرداً فهو زوج

متصله دوم نیز به چهار متصله برگردانده می شود که عبارتند از:

الف) کلاً کان العدد فرداً فهو ليس بمنقسم بهتسا وین

ب) کلاً کان العدد منقسماً بهتسا وین فهو ليس بفرد

ج) کلاً لم يكن العدد فرداً فهو منقسم بهتسا وین

د) کلاً لم يكن العدد منقسماً بهتسا وین فهو فرد

در یک از متصله های رشته اول را با متصله جاری دسته دوم ترکیب می کنیم که معمولاً شش تنه صورت
بدست می آید از بین این صورتها شش صورت به علت عدم تکرار حد وسط منتج نیست که
این صورتها عبارتند از:

اوالف و اود و اوب و اوج و اوالف و اود

و اما صورت های باقی مانده و حکم در یک عبارتند از:

اوب شکل دوم است ولی شرایط آن شکل را که اختلاف دو مستقیم است دارا نیست

اوج شکل اول است

اوالف شکل سوم است

اود شکل چهارم است

اوالف شکل اول است

اود شکل دوم است که شرایط آن را ندارد و اوب شکل چهارم و اوج شکل سوم است

مطلب اول :

نکته ۱: بحث در آن قیاس اقتصاری شریعی می باشد که از متصله و منفصله تشکیل شده است. این نوع قیاس سه صورت دارد.

(الف) حد وسط در هر دو جزء تام باشد. ما تنها از این قسم بحث می کنیم

(ب) حد وسط در هر دو جزء غیر تام باشد (ج) حد وسط در یک مقدمه جزء تام و در دیگری جزء غیر تام باشد.

نکته ۲: این نوع قیاس مرکب از متصله و منفصله چهار صورت دارد

(الف) متصله صغری و حد وسط در مقدمه او واقع شده باشد

(ب) متصله صغری و حد وسط در تالی او واقع شده باشد

(ج) متصله کبری و حد وسط در مقدمه او واقع شده باشد

(د) متصله کبری و حد وسط در تالی او واقع شده باشد.

نکته ۳: برای نتیجه گیری از این قیاس باید:

اولاً: شوطیه منفصله را به متصله برگردانیم.

ثانیاً: متصلات بدست آمده را با متصله اصلیه ترکیب نموده و قیاسی که مستعمل بر شرائط باشد تشکیل دهیم

مثال: العدد امان یکن زوجاً و امان یکن فرداً (صغری)

اذا کان العدد زوجاً فهو ینقسم بهتساوین (کبری)

قضیه منفصله را به چهار متصله برمی گردانیم که عبارتند از:

(الف) اذا کان العدد زوجاً فهو یسبغ بفرده

(ب) اذا کان العدد فرداً فهو یسبغ بزوج

(ج) اذا لم یکن العدد زوجاً فهو فرد

(د) اذا لم یکن العدد فرداً فهو زوج.

با ترکیب متصله کبری با متصله شماره الف شکل سوم پدید می آید. و با ترکیب متصله کبری با متصله شماره د

شکل اول و با چهارم بدست می آید. و در صورت ترکیب متصله کبری با متصله شماره ب و ج قیاس عقیم است چون

حد وسط در آن نگه دار نشده است.

نکته ۴: بعضی از علماء منطق چنین فرموده اند:

شرط منفصله ای که در این قیاس مرکب از متصله و منفصله وجود دارد آن است که سالبه نباشد.

مصنف می فرمایند: این شرط تا حدی صحیح است به دلیل اینکه الرقضیه منفصله سالبه باشد ما آنرا به متصله سالبه

جنس تبدیل می گردانیم و خوشبختانه در بین ضرب منتجه ای که برای اشکال اربعه گفته شد در دو ضرب سالبه جنس تبدیل

وجود داشت که عبارتند از:

ضرب ۵ از شکل سوم و ضرب ۴ از شکل دوم.

بنابراین اگر منفصله سالبه باشد مانعی ندارد چون با برگرداندن آن به متصله سالبه جنس تبدیل می توان با ترکیب این

متصله با متصله اصلیه قیاس بر طبق دو ضرب فوق تشکیل داد و نتیجه گرفت. البته این دو ضرب نسبت به ضرب دیگر

ندارست پس به طور مطلق شرط این جمله از علماء منطق صحیح نیست / مثال:

لَيْسَ الْبَتَّةَ إِذَا كَانَ يَكُونُ هَذَا إِنْسَانًا أَوْ فَرَسًا (صغری - سالبه متصله مافتة الخلق)

کما کان هذا ناطقاً کان انساناً (کبری - متصله)

متصله صغری به دو متصله زیر برگردانده می شود:

قد لا یكون اذا لم یکن هذا انساناً فهو فرس - قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرساً فهو انسان.

با ترکیب متصله اصلیه با متصله آخر شکل درم تشکیل می شود و نتیجه می گیریم. به این صورت:

قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرساً فهو انسان و کما کان هذا ناطقاً کان انساناً. قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرساً فهو ناطق.

فائده: در این قیاس مرکب از متصله و متصله اگر متصله سالبه وجودها تنها یک شرط می کیند و آن شرط این است: متصله ای که از این متصله بدست می آید بتواند با متصله اصلیه تشکیل یک قیاس منتج بدهد مثل مثال فوق و برخلاف مثال زیر:

لَيْسَ الْبَتَّةَ إِذَا كَانَ يَكُونُ هَذَا إِنْسَانًا أَوْ فَرَسًا. (صغری - متصله سالبه)

و کما کان هذا انساناً کان حیواناً (کبری - شرطیه متصله)

صغری به دو متصله سالبه خبری زیر برگردانده می شود

الف) قد لا یكون اذا لم یکن هذا انساناً فهو فرس ب) قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرساً فهو انسان.

اگر متصله شماره الف را با متصله اصلیه ترکیب نمائیم قیاس منتج نخواهد بود چون حد وسط تکرار نشده است. و اگر متصله شماره ب را با متصله اصلیه ترکیب نمائیم یا شکل اول و یا شکل چهارم خواهیم می شود

که باز قیاس منتج نخواهد بود چون سالبه خبری در ضرب محتجب این دو شکل نتیجه نمی دهد یا این توضیحات در فائده معلوم شد که شرط آن دسته از علماء تا حدی صحیح است و در پارهای از موارد

ند در همه جا. (۱)

بحث در آن قسم از قیاس اقترانی شرطی می باشد که از حملیه و متصله تشکیل شده است. در باره این نوع از قیاس مجموعاً پنج نکته مطرح می شود.

نکته ۱: برای حد وسط در این نوع از قیاس چهار صورت متصور است

الف) حد وسط در هر دو مقدمه قیاس جزء تام باشد یعنی تمام موضوع و یا محمول در حملیه و تمام مقدم و یا تالی در شرطیه. این صورت معقول نیست چون قضیه شرطیه از دو جزء با همای مقدم و تالی تشکیل شده است که هر کدام در اصل قضیه بوره اند آنگاه تمام مقدم و یا تالی که خود قضیه هستند نمی تواند در حملیه حد وسط باشد چون قضیه حملیه مشتمل بر قضیه دیگری نیست تا آن قضیه دیگر حد وسط باشد بلکه قضیه حملیه از دو جزء با همای موضوع و محمول تشکیل شده است که هر دو مفردی باشند.

ب) حد وسط در هر دو مقدمه قیاس جزء غیر تام باشد یعنی بخشی از موضوع و یا محمول و بخشی از مقدم و یا تالی. این صورت نیز معقول نیست چون موضوع و محمول در قضیه حملیه مفرد هستند و در نتیجه دارای اجزای نیستند تا حد وسط بخشی از موضوع و یا محمول باشد.

ج) حد وسط در حملیه جزء غیر تام و در شرطیه جزء تام باشد. این صورت نیز معقول نمی باشد.

د) حد وسط در حملیه جزء تام و در شرطیه جزء غیر تام باشد. این صورت معقول و صحیح است. مثال:

كَلَّا كَانَ الْمَعْدَنُ ذَهَبًا كَانَ نَارًا (صغری)

وَكَلَّا نَادِرٌ ثَمِينٌ (كبری) كَلَّا كَانَ الْمَعْدَنُ ذَهَبًا كَانَ ثَمِينًا (نتیجه)

در این مثال کلمه نادر حد وسط است که در مقدمه اول یعنی صغری بخشی از تالی و در مقدمه دوم یعنی کبری تمام موضوع می باشد. (۱)

نکته ۲: قیاس اقترانی شرطی مرکب از حملیه و متصله چهار نوع است.

الف) متصله صغری و حملیه کبری و حد وسط در قسمت مقدم متصله باشد.

ب) متصله صغری و حملیه کبری و حد وسط در قسمت تالی متصله باشد.

ج) متصله کبری و حملیه صغری و حد وسط در قسمت مقدم متصله باشد.

د) متصله کبری و حملیه صغری و حد وسط در قسمت تالی متصله باشد. طبق عقیده مصنف شماره ۱

(ب) و (د) موافق با طبع می باشند و لذا ایشان برای این دو قسم مثال ذکر می کنند که خواهد آمد.

فائده:

بعضی از علماء درین اقسام چهار گانه آنها شماره ب را موافق با طبع می دانند بدلیل شباهتی که به شکل

اول دارد مثل: کلا کان هذا انسانا کان حیوانا وکل حیوان جسم فکلا کان هذا انسانا کان جسماً (۱)

نکته ۳: برای نتیجه گیری از این نوع قیاس می بایست دو مرحد زیر را پشت سر گذاشت

الف) قضیه حملیه را با آن طرف از متصله که حد وسط در آن واقع شده است ترکیب می نمایم و از

این دو یک قیاس حملی واحد شرایط تشکیل می دهیم و یک نتیجه حملیه از آن می گیریم.

ب) نتیجه قیاس فرقی را با آن طرف از متصله که حد وسط در آن واقع نشده است ترکیب نموده و

یک قضیه متصله بدست می آوریم که همین قضیه متصله نتیجه می باشد. به دو مثال زیر توجه کنید:

(۱) کلا کان المعدن ذهباً کان نازراً (صغری) وکل نادر ثمین (کبری)

با ترکیب تالی متصله یعنی کان نازراً و حملیه یعنی کل نادر ثمین یک قیاس حملی شکل اول تشکیل

می دهیم به این صورت:

کان المعدن نازراً وکل نادر ثمین فکان المعدن ثمیناً.

آنگاه این نتیجه را تالی برای یک شرطیه متصله قرار می دهیم که مقدم آن طرف دیگر متصله است که

حد وسط در آن واقع نشده است که همین نتیجه می شود یعنی:

کلا کان المعدن ذهباً کان ثمیناً.

(۲) لا احد من الاحرار بذلیل (صغری) وکلا کانت الحکومه ظالمته فکل موجود فی البلاد ذلیل (کبری)

با ترکیب قضیه حملیه یعنی لا احد من الاحرار بذلیل و تالی متصله یعنی کل موجود فی البلاد ذلیل یک

قیاس حملی شکل دوم تشکیل می دهیم که چنین می شود:

لا احد من الاحرار بذلیل وکل موجود فی البلاد ذلیل فالا احد من الاحرار به موجود فی البلاد.

آنگاه این نتیجه را تالی برای یک شرطیه متصله قرار می دهیم که مقدم آن طرف دیگر متصله است که حد

وسط در آن واقع نشده است که همین نتیجه می شود یعنی:

کلا کانت الحکومه ظالمته فالا احد من الاحرار به موجود فی البلاد.

نکته ۴: طبق عمیده مصنف از چهار قسمی که این نوع قیاس پیدا می کند تنها دو قسم موافق با طبع می باشد

شرایط این دو قسم عبارتند از:

الف) از قضیه حملیه و تالی متصله یک شکل واحد شرایط فراهم شود.

ب) متصله موجود باشد و اگر متصله سالبه بود بتوان آنرا بوسیله ای همچون نقض المحمول به قضیه موجود برگرداند. به مثال زیر توجه کنید:

(۱) شرح شریف ص ۲۳۳ - القواعد الجلیه ص ۲۷۶

لَيْسَ الْبَيْتَ إِذَا كَانَتْ الدَّوْلَةُ جَائِزَةً فَبِنَصِّ النَّاسِ أَحْرَارَ (صغری ، متصله سالیبه)

وكل سعيد حر (كبری ، حملیه)

ابتداء متصله سالیبه كلیه را به منقوضه المحمول تبدیل می کنیم که منقوضه المحمول آن موجب کلیه ای می شود که تالی آن نقیض تالی متصله سالیبه است. به اینصورت:

كلما كانت الدولة جائزة فلا شئ من الناس باحرار.

آنچه تالی این موجب کلیه را با حملیه ترکیب نموده ریاس از شکل دم تشکیل می دهیم به اینصورت:

لا شئ من الناس باحرار وكل سعيد حر فلا شئ من الناس بسعيد.

سپس این نتیجه را تالی برای یک شرطیه متصله قراری دهیم که مقدم آن مقدم موجب کلیه است یعنی:

كلما كانت الدولة جائزة لا شئ من الناس بسعيد.

فأوله: برای هر قسم از اقسام چهار گانه این نوع قیاس استرانی شرطی شوائبی وجود دارد (۱)

نکته ۱: این نوع از قیاس دارای اهمیت فراوانی می باشد. در اهمیت این نوع همین نکته بس که قیاس

خلف که بحث آن در آینده خواهد آمد منحل به دو قیاس می شود که یک قیاس آن همین قیاس مرکب

از متصله و حملیه می باشد.

مطلب دم:

بحث در قیاس استرانی شرطی می باشد که از حملیه و متصله تشکیل شده است. درباره این نوع از قیاس سه

نکته مطرح می شود.

نکته ۱: به همان عللی که در قسم قبل گفته شد حد وسط در این نوع جزء تام در حملیه و جزء غیر تام در متصله

می باشد.

نکته ۲: این نوع قیاس دو صورت دارد

الف) حملیه صغری و حد وسط با تمامی اجزاء متصله سازگاری داشته باشد. مثل

الثلاثه عدد (صغری ، حملیه) والعدد اما زوج واما فرد (كبری ، متصله) فالثلاثه اما زوج واما فرد

كله عدد که حد وسط است با تمامی اجزاء متصله (زوج ، فرد) سازگاری دارد.

ب) حملیه صغری و حد وسط با بعضی از اجزاء متصله سازگاری داشته باشد.

ج) حملیه کبری و حد وسط با تمامی اجزاء متصله سازگاری دارد.

د) حملیه کبری و حد وسط با بعضی از اجزاء متصله سازگاری دارد. مصنف تنها برای قسم الف مثال ذکر می کند

نکته ۳: برای نتیجه گیری در این نوع از قیاس:

(۱) جوهر المنصید ص ۱۶۸ - شرح مطالع ص ۳۱۳

ثانیاً: باقی‌مانده حملی را به باقی‌مانده مقصد ضمیمه می‌کنیم. مثل
الثلاثاء ~~والفرد~~ اما زوج و اما فرد فالثلاثاء اما زوج و اما فرد
مطلب اول:

نکته ۱: قیاس در یک تقسیم بر دو نوع است.

الف) قیاس کامل: به قیاسی گفته می‌شود که نتیجه گرفتن از آن محتاج به مقدمه خارجی نیست. مثل هذا
انسان رکن انسان ناطق از این دو مقدمه بدون کمک از مقدمه خارجی نتیجه فهمیدن ناطق را بدست می‌آوریم.
از جمله قیاسهای کامل قیاس استثنائی می‌باشد مثل هذا العدد اما زوج و اما فرد کنت زوج. از این دو
مقدمه نیز بدون کمک از مقدمه خارجی فهمیدن العدد لیس بفرد را نتیجه می‌گیریم.

ب) قیاس ناقص: به قیاسی گفته می‌شود که نتیجه گرفتن از آن نیازمند به مقدمه خارجی است. مثل
قیاس مساوات که نتیجه گیری از این قیاس محتاج به مقدمه خارجی است که اگر آن مقدمه خارجی صاد
باشد قیاس منتج حول هدیور و اگر آن مقدمه خارجی کاذب باشد قیاس منتج نیست همچون الف
مساوی ب است و ب مساوی ج است پس الف مساوی ج است. نتیجه گیری از دو مقدمه بخاطر
مقدمه خارجی مساوی المساوی مساوی می‌باشد. (۱)

نکته ۲: قیاس استثنائی به قیاسی گفته می‌شود که خود نتیجه و یا نقیض آن در مقدمات قیاس ذکر شده
است. به روشنی از زیر توجه کنید:

الف) اما آن یکنون هذا العدد زوجاً او فرداً (صغری) لکن هذا العدد لیس بفرد (کبری) فهذا العدد زوج
(نتیجه) نتیجه در صغری در قسمت مقدم ذکر شده است.

ب) اما آن یکنون هذا العدد زوجاً او فرداً (صغری) لکن هذا العدد فرد (کبری) فهذا العدد لیس زوج
(نتیجه) نقیض نتیجه در صغری در قسمت مقدم ذکر شده است.

با توجه به تعریفی که برای قیاس استثنائی بیان شد دو نکته روشن می‌شود

اول: نتیجه و یا نقیض آن نمی‌تواند یک مقدمه مستقل بشوند بلکه باید قسمتی از مقدمه قیاس باشد
بدلیل اینکه هدف از ترتیب مقدمات این است که انسان بر سید آنها به نتیجه برسد آنها را خود نتیجه
یک مقدمه مستقل باشد معنایش این است که شما از راه نتیجه می‌خواهید به نتیجه برسید و این معقول
نیست چون مصادره به مطلوب است. مصادره به مطلوب آن است که از خود شیئی برای اثبات خودش
استفاده شود و در اینجا برای اثبات نتیجه از خود او استفاده شده است، و اگر نقیض نتیجه به عنوان

یک مقدمه مستقل باشد معنایش آن است که شمای خواهید چیزی را بوسیلده نقیض او اثبات کنید این نیز مقول نیست پس اینکه می گوئیم نتیجیویا نقیض آن در مقدمات قیاس ذکر شده است به این معناست که به عنوان بخشی از مقدمه ذکر شده است نه به عنوان یک مقدمه مستقل (۱)

در شرح شمید ص ۲۳۱ چنین آمده است:

ان القیاس الاستثنائی ما یكون من النتيجة او نتیجتها مذکوراً فیه بالفعل فالمدکوره فیه من نتیجتها او نتیجتها اما مقدمت من مقدمات وهو بحال والا لزم اثبات الشئ بنفسه او بنقیضه أو.....

دوم: با توجه به اینکه نتیجه، قضیه است و در عین حال بخشی از مقدمات قیاس می باشد پس می بایست آن مقدمه ای که نتیجیویا نقیض آن در آن ذکر شده است یک قضیه شرطیه باشد چون شرطیه از دو قضیه تشکیل شده است پس رانما یکی از دو مقدمه قیاس شرطیه است و مقدمه دیگر یک قضیه جعلیه است که مستلزم اراده استثناء (لکن) می باشد و علت نامگذاری این نوع قیاس به استثنائی اشتغال آن بر اراده استثناء می باشد.

مطلب دوم:

قیاس استثنائی بر دو نوع است

الف) اتصالی: اگر قضیه شرطیه در قیاس استثنائی متصل باشد اتصالی گویند مثل:

اذا كانت الشمس طالعت فالنهار موجود کذا الشمس طالعت فالنهار موجود

ب) انفصالی: اگر قضیه شرطیه در قیاس استثنائی منفصل باشد انفصالی گویند مثل:

الحد إما زوج وإما فرد کذا زوج فهو کسین بفرد

مطلب سوم:

این قیاس دارای سه شرط است

الف) هر دو مقدمه و یا یکی از دو مقدمه کلیه باشد پس اگر هر دو مقدمه خبری بود قیاس منتج نیست

ب) اگر شرطیه متصل است لزومیه باشد و اگر منفصل است عنایه باشد پس شرطیه اتصالی منتج نیست

ج) شرطیه اگر متصل است موجب باشد و اگر منفصل است موجب باشد و یا اگر سالب است به موجبینا که لازم آن است برگردانده شود (۲)

مطلب چهارم:

نکته ۱: برای نتیجه گرفتن از قیاس استثنائی اتصالی دو راه وجود دارد

الف) از راه استثناء عین مقدم یعنی آوردن اداه استثناء بر روی عین مقدم که در اینصورت نتیجه عین تالی می باشد. بدلیل اینکه مقدم ملزم و تالی لازم است و هر زمان که ملزم تحقق پیدا کند لازم نیز تحقق پیدا می کند اعم از آنکه لازم، لازم مساوی و یا اعم باشد. به دو مثال زیر توجه کنید
 اول: اذا كانت الشمس طالقت فالنهار موجود. كذا الشمس طالقت فالنهار موجود. در مقدم اول که قضیه شطیبه است طلوع شمس مقدم و وجود نهار تالی است. این تالی لازم مساوی مقدم می باشد که با وجود آن مقدم تحقق دارد و با علم آن مقدم معلوم است. در این مثال با استثناء عین مقدم، تالی را نتیجه گرفته ایم.

دوم: اذا كان هذا انسانا كان حيوانا كذا هذا انسان فهذا حيوان. تالی لازم اعم مقدم است که با وجود و علم مقدم سازگاری دارد. در این مثال نیز با استثناء عین مقدم، تالی را نتیجه گرفتیم ولی از استثناء عین تالی یعنی آوردن اداه استثناء بر روی تالی عین مقدم نتیجه گرفتیم شور چون احتمال دارد لازم، لازم اعم باشد مثل مثال دوم و با اثبات اعم مقدم که احصا است اثبات نمی شود.
 ب) از راه استثناء فیض تالی یعنی آوردن اداه استثناء بر روی تالی عین مقدم نتیجه گرفتیم شور چون احتمال دارد لازم، لازم اعم باشد. بدلیل اینکه زمانیکه لازم منتفی شد ملزم نیز قطعاً منتفی خواهد شد چه لازم، لازم مساوی باشد چه لازم. لازم اعم باشد. این را در دو مثال فوق بیان کنید.
 ولی از استثناء فیض مقدم، فیض تالی نتیجه گرفتیم شور چون امکان دارد تالی که قدم است اعم باشد مثل مثال دوم. وقتی احصا، نفی اعم را بدنبال ندارد (۱)

نکته ۲: قیاس استثنائی انصافی سه صورت دارد

صورت ۱: شرطیه منفصله حقیقیه باشد. در اینصورت برای نتیجه گرفتن چهار راه وجود دارد

الف) از راه استثناء عین مقدم که نتیجه در اینصورت فیض تالی است.

ب) از راه استثناء عین تالی که نتیجه در اینصورت فیض مقدم است.

ج) از راه استثناء فیض مقدم که نتیجه در اینصورت عین تالی است.

د) از راه استثناء فیض تالی که نتیجه در اینصورت عین مقدم است. مثل:

العدد اما زوج و اما فرد کلت زوج فهو ليس فرد

کلت فرد فهو ليس زوج

کلت ليس زوج فهو فرد

کلت ليس فرد فهو زوج

الف) دارای دو طرف باشد مثل العلاء اما زوج یا ما فرد . در این صورت حکم همان است که گفته شد .

ب) دارای بیش از دو طرف باشد مثل الکلمة اسم ارفع اوحرف . در این صورت استثناء عین یک طرف قضایا حملی ای را به تعداد اطراف باقی مانده نتیجه می دهد مثلا : لكن الکلمة اسم . ففی کلمت فعلا و کلمت حرزا .
واستثناء نقیض یک طرف قضیه منفصله ای که از عین اجزاء باقی مانده تشکیل شده است نتیجه می دهد مثلا : لكن الکلمة کلمت اسما . ففی اما فعل اوحرف . و شما برای بار دیگر می توانید این نتیجه را مقدمه برای قیاس استثنائی دیگری قرار دهید و آنقدر استثناء را ادامه دهید تا جواب منحصر در جزء معینی گردد . مثلا :
فعدة الکلمة اما فعل اوحرف کلمت کلمت فعل . ففی حرف .

صورت ۱: شرطیه ، منفصله مانعة الخیر باشد . در این صورت برای نتیجه گرفتن دوازه وجود دارد .

الف) استثناء نقیض مقدم که نتیجه در این صورت عین تالی است .

ب) استثناء نقیض تالی که نتیجه در این صورت عین مقدم است .

زید اما فی الماء او لا یغرق . کلمت کس فی الماء . فهو لا یغرق .

کلمت یغرق . فهو فی الماء .

ولی استثناء عین مقدم نقیض تالی را نتیجه نمی دهد به علت اینکه جمع بین دو عین اشکال ندارد و لذا لازمه صدق یک عین کذب عین دیگر نیست و همین طور استثناء عین تالی نقیض مقدم را نتیجه نمی دهد به همان علتی که گفته شد .

زید اما فی الماء او لا یغرق . کلمت فی الماء . فهو یغرق . این نتیجه صحیح نیست چون

ممکن است در آب باشد و غرق نشود .

زید اما فی الماء او لا یغرق . کلمت لا یغرق . فهو کس فی الماء . این نتیجه صحیح نیست

به همان علتی که گفته شد . پس نتیجه گیری در این صورت درم منحصر دوازه دارد .

صورت ۲: شرطیه ، منفصله مانعة الجمع باشد . در این صورت برای نتیجه گرفتن دوازه وجود دارد .

الف) استثناء عین مقدم که نتیجه در این صورت نقیض تالی است .

ب) استثناء عین تالی که نتیجه در این صورت نقیض مقدم است .

اما ان یكون الجسم ابيض او اسود . کلمت ابيض . فهو کس با سود .

کلمت اسود . فهو کس با بیض .

ولی استثناء نقیض مقدم عین تالی را نتیجه نمی دهد به علت اینکه خلو واقع از هر دو طرف جایز است و لذا با نبود یک طرف نمی توان نتیجه بگیریم که طرف دیگر موجود است چون ممکن است طرف دیگر نیز نباشد و همین

طورا استثناء قیض قالی عین مقدم را نتیجه می دهد به همان علتی که گفته شد. مثل:

اما ان یكون الجسم ابيض او اسود ~~فمن اسود~~ لکن لیس بابيض ~~فمن اسود~~ این نتیجه صحیح نیست

چون ممکن است اسود نیز نباشد.

اما ان یكون الجسم ابيض او اسود ~~فمن ابيض~~ لکن لیس باسود ~~فمن ابيض~~ این نتیجه صحیح نیست

به همان علتی که گفته شد. (۱)

مطلب اول:

نکته ۱: ما انسانها در بیشتر صحبت ها و نوشته هایمان بدون اینکه متوجه باشیم قیاس بکار می بریم. قیاس که ما

بکار می بریم دو صورت دارد.

الف) قیاسی هماهنگ و منظم. به این معنا که اول صغری سپس کبری و سپس نتیجه باشد. این صورت کم است.

ب) قیاسی ناهماهنگ و نامنظم. یعنی قیاس آن شکل و قالبی که برای قیاس گفته شده است را ندارد. نمونه ها

از ناهماهنگی در قیاس را نام می بریم:

حذف نتیجه. ذکر نتیجه قبل از مقدمات، تقدم کبری بر صغری و ...

نکته ۲: به قیاسی که نتیجه و یا یکی از مقدمات آن حذف شده باشد قیاس مضموم گویند مثل:

هذا ناطق و کل ناطق انسان. در این قیاس نتیجه بخاطر وضوح آن حذف شده است. و یا مثل

هذا انسان لان کل ناطق انسان. در این قیاس صغری حذف و نتیجه مقدم شده است. صورت و

قالب منطقی قیاس چنین است:

هذا ناطق و کل ناطق انسان. فهذا انسان

نکته ۳: به قیاسی که کبرای او حذف شده است قیاس ضمینی گویند مثل:

هذا انسان لان الانسان ناطق. در این قیاس کبری حذف و نتیجه مقدم شده است. صورت منطقی

قیاس چنین است.

هذا ناطق و کل ناطق انسان. فهذا انسان.

با این توضیحات معلوم شد قیاسی که فقط کبرای او حذف شده است دو اسم دارد مضموم و یا ضمینی.

قیاسی که صغری و یا نتیجه آن حذف شده باشد تنها به آن مضموم گویند.

نکته ۱: در اوایل کتاب گفته شد اگر انسان بخواهد امر مجهولی را برای خود معلوم نماید بی بایست پنج مرحله را پشت سر بگذارد که به سه مرحله آخر فکر گویند. این مراحل عبارتند از:

برخورد به مشکل، شناسایی نوع مشکل، حرکت از مشکل به معلومات انباشته در ذهن، حرکت در بین معلومات برای جمع آوری معلومات مناسب برای حل مشکل، حرکت از معلومات بسوی مشکل.

نکته ۲: زمانیکه انسان تعریف یک شیء را نمی داند پس تصور صحیح و کاملی از آن شیء نمی تواند داشته باشد. برای بدست آوردن تعریف بی بایست این مراحل را پشت سر بگذارد. ما نحوه بکار بستن این مراحل برای بدست آوردن تعریف در اوایل کتاب در اول المنطق توضیح دادیم.

نکته ۳: زمانیکه انسان به تصدیق مجهولی برخورد می نماید بی بایست تصدیقات معلومی بدست بیاورد تا بوسیله آنها به آن امر مجهول اعتقاد پیدا کند. مثل اینکه اعتقاد به اللطاف حادث برای ما مشکل است و لذا باید بدینال مقدماتی (صغری و کبری) با شیم تا به کمک آنها معتقد به حدوث عالم شویم. اعتقاد که از دلیل و استدلال ناشی شده است. اینک ما این مراحل پنجگانه را برای بدست آوردن مقدمات و به عبارت دیگر ریاس بیان می کنیم.

مرحله ۱: برخورد به مشکل: برای کسی که اهل فکر و اندیشه است این مرحله ضروری است چون انسان تا مشکل و مجهولی نداشته باشد فکری نکند. فرض کنید مشکلی که ما به آن برخورد نموده ایم اللطاف حادث است. این مشکل چون تصدیقی نظری است اعتقاد پیدا کردن به آن محتاج به فکر و اندیشه و استدلال می باشد و لذا بی بایست بدینال دلیل با شیم.

مرحله ۲: شناسایی نوع مشکل: شناسایی نوع مشکل در اینجا یعنی در باب تصدیقات به این است که:

اولاً: نوع مشکل را از جهت شکل و صورت بشناسیم که آیا حملیه است یا شرطیه، متصله است

یا منفصله، موجب است یا سالبه، موجهه است یا غیر موجهه، محصله است یا معدوله.

ثانیاً: نوع مشکل را از جهت ماده بشناسیم به این معنا که بدانیم این مشکل با کلاسیک از معلومات ما مناسبت

دارد یا با معلومات ادبی مناسبت دارد یا فقهی و یا اصولی و یا فلسفی و یا ...

این مرحله درم بین همچون مرحله اول برای انسان متفکر لازم است چون اگر انسان نوع مشکل را

نشنا صد نمی تواند به معلوماتش نظم بدهد تا بر این رسید به قضیه مورد نظر اعتقاد پیدا کند.

مرحله ۳: حرکت ذهن از مشکل به معلومات: این مرحله اولین مراحل فکر است. انسان در این مرحله

به سراغ معلوماتی می رود که در ذهنش انباشته است تا به آنها نظم بدهد و بتواند بوسیله آنها مشکل

را حل نماید.

مرحله ۴: حرکت کردن ذهن در بین معلومات؛ این مرحله برای انسان متفکر مهم ترین و مشکل ترین مرحله است. کسی که بتواند در بین معلوماتش خوب جستجو کند می تواند گشوده اش را (تصدیقات معلوم) بیابد و بوسیلۀ آنها مشکل را حل نماید. ولی متأسفانه برای نحوۀ گردش در بین معلومات نامنظمی که هر انسانی در وجود خود دارد قواعده و قوانین وجود ندارد. اما ما برای این مرحله راهی را اراستی دهیم که نامش طریقه تحلیل است.

توضیح طریقه تحلیل:

تصدیق زمانیکه نظری باشد برای اعتقاد پیدا کردن به آن محتاج به کسب مقدمات (صغری و کبری) می باشیم. این تصدیق با راهی که برای بدست آوردن مقدمات آن انتخاب می کنیم چهار صورت دارد الف) یک مرتبه قضیه حملیه است و ما می خواهیم از راه قیاس اقترانی حملی آنرا معلوم کنیم. به عبارت دیگر می خواهیم از راه اقترانی حملی تصدیقات معلومهای فراهم بیآوریم تا بوسیلۀ آنها این تصدیق نظری را برای خود روشن کنیم. در اینصورت می بایست سه مرحله را پشت سر بگذاریم مرحله ۱: مرحله تکلیک: یعنی باید قضیه حملیه را به موضوع و محمول تنگید کنیم و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم. موضوع را اجزای از محمول و محمول را اجزای از موضوع. توجه به این امر لازم است که ما چون در پی بدست آوردن صغری و کبری برای اثبات این قضیه هستیم تنها موضوع در این قضیه اصغر و محمول در این قضیه اکبر در قیاس گشده های باشد. فرض کنید ما در صدر آیات انسان حیران هستیم

مرحله ۱: مرحله تکلیک: یعنی باید از بین معلومات چهار دسته قضیه در رابطۀ با موضوع جستجو کنیم دسته ۱: قضایائی که موضوع آنها موضوع قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتواند حمل بر این موضوع شود اعم از اینکه جنس یا نوع یا فصل یا عرضی خاص یا عرضی عام باشد. مثل انسان حساس، متحرک بالادراة.

دسته ۲: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان موضوع قضیه حملیه را بر آنها حمل نمود مثل زید انسان.

دسته ۳: قضایائی که موضوع آنها موضوع قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتوان آنها را از موضوع سلب نمود مثل الفرس سلب نمود مثل انسان لیس نفوس.

دسته ۴: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان موضوع قضیه حملیه را از آنها سلب نمود مثل الفرس لیس با انسان.

خلاصه: در رابطۀ با موضوع چهار دسته قضیه فراهم آمد. دو دسته موحد و دو دسته سالب.

درابطه با محمول نیز چهار دسته قضیه از بین معلومات باید جستجو کرد.

دسته ۱: قضایائی که موضوع آنها محمول قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتوان بر محمول قضیه حملیه حمل نمود مثل الحيوان کلی.

دسته ۲: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان محمول قضیه حملیه را بر آنها حمل نمود مثل الحساس المتحرك بالارادة حیوان.

دسته ۳: قضایائی که موضوع آنها محمول قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که می توان آنها را از محمول سلب نمود مثل الحيوان ليس بقديم.

دسته ۴: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که می توان محمول قضیه حملیه را از آنها سلب نمود مثل العلم ليس بحيوان.

خلاصه: در ارتباط با محمول نیز چهار دسته قضیه فراهم شد: دو دسته موجب و دو دسته سالب.

مرحله ۲: مرحله مقایسه و شکل سازی: در این مرحله باید قضایای دسته اول یعنی قضایائی که در ارتباط با موضوع قضیه حملیه است با قضایای دسته دوم یعنی قضایائی که در ارتباط با محمول قضیه حملیه است مقایسه نماییم و از ترکیب آنها باید دیگر شکلی جامع الشرائط فراهم کنیم. در اینجا است که مقدمات آن تصدیق نظری را دست آورده ایم مثلاً با ترکیب قضیه الانسان حساس متحرك بالارادة با قضیه الحساس المتحرك بالارادة به این نتیجه می رسیم که الانسان حیوان.

ب) یک مرتبه قضیه شرطیه است. در اینجا اگرما قضیه شرطیه را به قضیه حملیه برگردانیم بعد نتوانیم از راه تپاس اترانی حملی آنرا معلوم نماییم در این صورت باید عیناً همان مراحل که در قسمت الف گفتند شدیست سر بگذاریم و اما اگر قضیه شرطیه را به حملیه برگردانیم در اینجا نیز باید سه مرحله طی کنیم که شبیه به مراحل گفته شده در شماره الف است.

مرحله ۱: مرحله تفکیک: در این مرحله باید قضیه شرطیه را به مقدم و تالی تفکیک نموده و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم. مقدم را جزای از تالی و تالی را جزای از مقدم.

مرحله ۲: مرحله تکثیر: یعنی در رابطه با مقدم چهار دسته قضیه از بین معلومات فراهم کنیم.

دسته ۱: قضایای شرطیه ای که مقدم آنها مقدم قضیه شرطیه و تالی آنها هر چیزی است که لازمند مقدم قضیه شرطیه است.

دسته ۲: قضایای شرطیه ای که مقدم آنها هر چیزی است که مقدم قضیه شرطیه لازمند آنها است.

دسته ۳: قضایای شرطیه سالبی که مقدم آنها مقدم قضیه شرطیه و تالی آنها هر چیزی است که لازمند مقدم قضیه شرطیه نیست.

دسته ۴، قضایای شرطیه سالبه ای که مقدم آنها هر چیزی است که مقدم قضیه شرطیه لازم آنها نیست.

در رابطه با تالی نیز چهار دسته قضیه از بین معلومات فراهم می کنیم که شبیه به چهار دسته فوق می باشد. مرحله ۳، مرحله مقایسه و شکل سازی: با مقایسه قضایای دسته اول با قضایای دسته دوم و ترکیب آنها باید یک شکل جامع شرایط تشکیل داده و توسط آن، تصدیق تهری را معلوم می کنیم. (ج) یک مرتبه قضیه حملیه است و قصد ما این است که از راه قیاس استثنائی اتصالی آنرا معلوم نمائیم در اینجا نیز باید سه مرحله را پشت سر بگذاریم

مرحله ۱، در این مرحله باید:

اولاً تمامی ملزومات آن قضیه را بیاییم یعنی تمامی چیزهایی که این قضیه لازم آنها است.

ثانیاً تمامی لوازمات آن قضیه را بیاییم یعنی تمامی چیزهایی که لازم این قضیه است.

ثالثاً تمامی ملزومات نقیض آن قضیه را پیدا کنیم یعنی تمامی چیزهایی که نقیض این قضیه لازم آنها است.

رابعاً تمامی لوازمات نقیض آن قضیه را پیدا کنیم یعنی تمامی چیزهایی که لازم نقیض این قضیه هستند.

مرحله ۲: مرحله تکثیر: از این فحوص و جستجو یک سلسله قضایای شرطیه متصل فراهم می کنیم. مثلاً

فروض کنید قضیه حملیه ای که ما بدنبال اعتقاد پیدا کردن در آن هستیم الاربعة زوج می باشد. در رابطه با این

قضیه قضایای شرطیه متصل زیر را می توانم داشته باشم

اذا كانت الاربعة زوجاً فهي منقسمة بمتساوین.

اذا كانت الاربعة منقسمة بمتساوین فهي زوج

اذا كانت الاربعة غیر منقسم بمتساوین فهي ليست زوج.

اذا كانت الاربعة غیر زوج فهي غیر

مرحله ۳: از قضایای بدست آمده یک قیاس استثنائی اتصالی تشکیل می دهیم و از استثناء عین مقدم عین

تالی را بر ما از استثناء نقیض تالی نقیض مقدم را نتیجه می گیریم. در اینجا است که ما مقدمات آن قضیه حملیه

را بدست می آوریم مثلاً گوئیم:

اذا كانت الاربعة منقسمة بمتساوین فهي زوج (صغری) لکنها منقسمة بمتساوین (کبری) فهي زوج

(د) یک مرتبه قضیه حملیه است و قصد ما این است که از راه قیاس استثنائی اتصالی آنرا معلوم نمائیم

و مقدمات آنرا کسب کنیم. در این صورت نیز باید سه مرحله را پشت سر بگذاریم.

مرحله ۱، مرحله فحوص: در این مرحله باید تمام چیزهایی که با آن قضیه عناد دارند پیدا کنیم. اعم از

آنکه عناد صدقاً و کذباً باشد و یا عناد صدقاً تنها باشد و یا عناد کذباً تنها باشد و به عبارت دیگر

آن قضایای که در بین معلومات خود آنرا می یابیم با این قضیه حملیه رابطه اش به صورت قضیه متصل حملیه

باشد یا به صورت قضیه مافقه الجمع یا به صورت قضیه مافقه الخلو .

مرحله ۱ : در این مرحله نیز تمام چیزها یکدیگر با تقیض عناد دارند یعنی یا هم . اعم از اینکه عناد صدقاً و کذباً باشد و یا صدقاً فقط و یا کذباً فقط . آنگاه از این دو شخص یعنی فحصى که در مرحله ۱ گفته شد و فحصى که در مرحله ۲ گفته شد یک سلسله قضایای متصله فراهم می‌کنیم . مثلاً فرض کنید قضیه حملید ما الاربعه زوج است در ارتباط با این قضیه قضایای متصله زیر را می‌توانم داشته باشم .
اما الاربعه زوج و اما فرد .

اما الاربعه فرد و اما منقسمه به تساویین .

مرحله ۲ : از قضایای بدست آمده یک قیاس استثنائی اتصالی تشکیل داده و با شرایطی که قبلاً گفته شد نتیجه می‌گیریم که نتیجه همین قضیه حملید ای است که ما بدنبال کسب مقدمات آن هستیم . مثلاً اگریم الاربعه اما زوج و اما فرد .
لکنها کسبت بقدر فیه زوج .

مرحله چهارم فکر حرکت ذهن از معلومات به مجهول . در این مرحله ذهن انسان از معلومات ابارسده در ذهن قیاسی بدست آورده است آنگاه به سوی مشکل حرکت می‌کند و با دلیل آرا برای خود روشن می‌نماید و اثبات می‌کند . (۱)

مطلب اول :

نکته ۱ : زبانی که انسان بر قضیه ای دلیل می‌آورد باید دلیل او منتهی به امر بدیهی شود یعنی دلیل و یا دلیل بر دلیل و یا ... بدیهی باشد یعنی امری باشد که نیازی به فکر و اندیشه و استدلال ندارد چون اگر دلیل منتهی به امر بدیهی نشود هیچگاه با دلیل عالم به قضیه نخواهد شد . توضیح :
اگر بخواهیم بر قضیه الف دلیل بیاوریم از قضیه ب به عنوان دلیل استفان می‌کنیم آنگاه این قضیه ب دو صورت دارد .

۱- بدیهی باشد . در این صورت تجزیه و تحلیل به پایان می‌رسد و بدنبال دلیل نخواهیم بود .

۲- نظری باشد . در این صورت خود این دلیل نیازمند به دلیل و استدلال است . از قضیه ج به عنوان دلیل بر قضیه ب استفاده می‌کنیم این قضیه ج نیز همان دو صورت را دارد به این معنا که اگر بدیهی باشد تجزیه و تحلیل ختم می‌شود و اگر نظری باشد بحاجت به دلیل و استدلال است و این رشته ادامه دارد و هیچگاه توقف نمی‌کند و به عبارت دیگر تسلسل لازم می‌آید پس دلیل آوردن باید منتهی به امر بدیهی شود .

نکته ۲ : منتهی شدن به امر بدیهی دو حالت دارد

(۱) اساس الاقباس ص ۲۹۹ - رهبر خرد ص ۳۲۸ - جوهر لفضید ص ۱۸۱

الف) تجزیه و تحلیل انسان از همان ابتداء به امر بدیهی ختم شود به اینصورت که برای اثبات قضیه مورد

نظرش از دو مقدمه بدیهی استفاده کند و با تشکیل قیاس از این دو مقدمه بر مدعا و مطلب خود استدلال نماید. در اینصورت به این قیاس، قیاس بسیط گویند.

ب) تجزیه و تحلیل انسان از همان ابتداء منتهی به امر بدیهی نشود. به اینصورت که برای اثبات قضیه مورد نظرش از دو مقدمه استفاده کند که هر دو یا یکی تخریبی است. در اینجا باید بدنبال مقدمات دیگری باشد تا بر سبب آنها مقدمات تخریبی قیاس اول را روشن و اثبات نماید. که در اینصورت نتیجه قیاس دوم مقدمه قیاس اول خواهد شد و اگر مقدمات قیاس دوم نیز تخریبی باشد همچنان بی پایست بدنبال مقدمات دیگری بود تا بر سبب آنها مقدمات قیاس دوم روشن و اثبات شود. این کار تا وقتی که امر بدیهی بر پیچیدگی منتهی نشده است ادامه دارد. در اینصورت به قیاس، قیاس مرکب گویند. پس قیاس مرکب قیاسی است که از دو قیاس و یا بیشتر فراهم شده است و هدف از این قیاسها اثبات قضیه مورد نظر است.

نکته ۲: غالباً ما قیاس مرکب را بکار برده ولی نتایج و یا بعضی از مقدمات این قیاسها را حذف می کنیم آنگاه بعضی خیالی کنند که این یک قیاس است. به مثال زیر توجه کنید:
کل شاعر حساس و کل حساس تیا لم و کل من تیا لم قوی العاطفه فکل شاعر قوی العاطفه. این قیاس در واقع دو قیاس است به اینصورت:

کل شاعر حساس و کل حساس تیا لم فکل شاعر تیا لم

کل شاعر تیا لم و کل من تیا لم قوی العاطفه فکل شاعر قوی العاطفه

در قیاس مرکب فوق نتیجه قیاس اول و صفرای قیاس دوم حذف شده است.

نکته ۴: قیاس مرکب در یک تقسیم بر دو نوع است

الف) موصول: به قیاسی گفته می شود که نتایج آنرا در جای خود ایراد کنند و همان نتایج را در مقدمات قیاس دیگر مکرر کنند پس نتیجه دوم مرتب ذکر می شود

۱- به عنوان نتیجه برای یک قیاس ۲- به عنوان جزئی از قیاس بعدی

مثلاً: کل انسان حیوان و کل حیوان نام فکل انسان نام. کل انسان نام و کل نام جسم فکل انسان جسم

ب) مفصول: به قیاسی گفته می شود که نتایج آن حذف می شود. مثل اینکه مثال فوق را به اینصورت بگویم

کل انسان حیوان و کل حیوان نام و کل نام جسم فکل انسان جسم (۱)

نکته ۱: از جمله قیاسهاست که مرکب از دو قیاس است. قیاس خلفی باشد (۱). در مباحث گذشته دروجا از این قیاس نام برده شد.

۱- در تنبیه اول از تنبیهات شکل سوم. در آنجا نام این قیاس را طریقه خلف گذاشتیم و کمی آنرا شرح دادیم. ما از این قیاس برای برهان بر بعضی از ضروب شکل دوم رسوم استفاده کردیم.

۲- در قسم چهارم از قیاس اترانی شری که مرکب از حملیه و متصده بود. در آنجا گفتیم قیاس خلف منحل به دو قیاس می شود که یک قیاس از این دو قیاس، اترانی شری فراهم شده از حملیه و متصده است.

نکته ۲: علت استفاده نمودن از این قیاس این است که گاهی انسان مستقیماً نمی تواند بر مطلوب و مدعای خود استدلال نماید در اینجا است که از راه باطل نهی و نفیض مدعایش، مدعای خود را اثبات می کند چون وقتی نفیض مدعا باطل شد تهرراً مدعا اثبات می شود. بدلیل اینکه رو نفیض نمی تواند کارب باشد به این ابطال نفیض برای اثبات مدعی قیاس خلف گویند و لذا در تنبیهات شکل سوم گفته شد قیاس خلف از نوع استدلال غیر مباشر است.

نکته ۳: چنانکه گفته شد قیاس خلف از دو قیاس فراهم شده است که نحوه انحلال آن به دو قیاس در مطلب دوم خواهد آمد. دو قیاسی که قیاس خلف منحل به آنها می شود عبارتند از:

۱- قیاس اترانی شری که از حملیه و متصده فراهم شده است.

۲- قیاس استثنائی.

مطلب دوم:

نکته ۱: توضیح قیاس خلف با مثال:

مثال برای ضوب چهارم از شکل دوم که از سالیب جزئی و موجب کلیه تشکیل شده بود چنین بود:

بعض الجسم کین بعدن (صغری) - وکل ذهب معدن (کبری) - فبعض الجسم کین بذهب (نتیجه)

در این مثال گفتیم مدعای ما این است که این نتیجه صادق است چون اگر صادق نباشد باید نفیض آن

که موجب کلیه است صادق باشد یعنی کل جسم ذهب و حال آنکه این نفیض نمی تواند صادق باشد

چون اگر صادق باشد خلف لازم می آید پس آن نتیجه بی باسیت صادق باشد تا خلف لازم نیاید.

سؤال: چگونه اگر نفیض صادق باشد خلف لازم می آید؟

جواب: برای توضیح خلف باید مراحل زیر را پشت سر بگذاریم.

الف) اگر نفیض صادق باشد یعنی کل جسم ذهب. این نفیض را به کبری قیاس یعنی کل ذهب معدن

ضمیمه بی کنیم و از ایندو یک شکل اول فراهم می کنیم به اینصورت:

کل جسم ذهب و کل ذهب معدن فکل جسم معدن

(ب) نتیجتاً بدست آمده با صغری قیاس یعنی بعض الجسم لیس معدن مقایسه می کنیم می بینیم ایندو نقیضان هستند پس یا این نتیجتاً کاذب است و یا صغری چون هر دو نمی تواند صادق باشند اما صغری نمی تواند کاذب باشد چون فرض این است که صغری صادق است و لذا کذب آن خلاف فرض می شود پس تمهلاً نتیجتاً کاذب خواهد بود

(ج) نتیجتاً کاذب بود تمهلاً کذب آن یا ناشی از صغری قیاس شده است یعنی کل جسم ذهب و یا از کبری ناشی شده است که کل ذهب معدن باشد. اما از کبری ناشی نشده است چون این کبری کبری قیاس اصلی بود که فرض صادق آن بود پس می ماند صغری پس باید صغری کاذب باشد زمانیکه صغری کاذب شد نقیض آن صادق می شود که بعض الجسم لیس نذهب است. ملغیای ماهی بود که این قضیه صادق است.

نکته ۲: قیاس خلف از دو قیاس تشکیل شده است (۱)

۱- قیاس اقترانی ش ملی به اینصورت:

لو لم یصدق المطلوب (س ب ح) لصدق نقیض (کل ب ح) ← صغری

[یعنی اگر بعض الجسم لیس نذهب صادق نباشد باید نقیض آن که کل جسم ذهب است صادق باشد و کل ح م (کبری)]

[یعنی هر ذهب معدن است]

فلو لم یصدق المطلوب فکل ب م (نتیجتاً)

[یعنی اگر نقیض الجسم لیس نذهب صادق نباشد پس کل جسم معدن صادق می شود]

۲- قیاس استثنائی:

لو لم یصدق المطلوب فکل ب م (صغری)

و لکن کل ب م کاذب (کبری - استثناء نقیض دالی)

ف س ب ح صادق (نتیجتاً نقیض مقلم)

توجه: در هر ضعیبی که از قیاس خلف استقاده شدنی بایست آنرا به ایندو قیاس برگرداند. برای اینکه مطلب روشن شود چند ضعیب از ضعیب که در آنها از قیاس خلف استقاده شده بود به این دو قیاس برگردانید.

(۱) شرح شمیم ص ۲۴۶ - جوهر النضیر ص ۱۸۶ - شرح المطالع ص ۳۳۱ - اشارات ج ۱ ص ۲۸۲ - اشارات

نکته ۱: از جمله قیاسهایی که مرکب از دو قیاس است، قیاس مساواتی باشد که نحوه انحلال آن به دو قیاس در مطلب دوم خواهد آمد. مثل: الف مساوی ب - ب مساوی ج - پس الف مساوی ج.

نکته ۲: اولین مثالی که از معمم اول برای این قیاس گفته شد مستعمل بر لفظ مساوی بود به این جهت نام این قیاس را مساوات گذاشته اند.

نکته ۳: صدق قیاس مساوات متوقف بر صدق مقدمه خارجی است که معذونی باشد. پس اگر آن مقدمه خارجی صادق باشد این قیاس نیز صادق و مستیح است. مثل:

الف مساوی ب - ب مساوی ج - پس الف مساوی ج. این قیاس صادق است چون آن مقدمه خارجی که مساوی مساوی مساوی می باشد صادق است. و اگر مقدمه خارجی کاذب باشد قیاس نیز کاذب است و مستیح نخواهد بود. مثل:

۲ نصف ۳ - و ۴ نصف ۸. این قیاس نتیجه می دهد که ۲ نصف ۸ است چون آن مقدمه خارجی که نصف نصف نصف است کاذب است.

مطلب دوم:

بدین مثال توجه کنید:

الف مساوی ب (صغری) - ب مساوی ج (کبری) - الف مساوی ج (نتیجه) - این قیاس با این شکل که دارد داخل در هیچیک از قیاسهایی که تا بحال خوانده شده نیست چون این قیاس:

اولاً: قیاس اتزانیه حملی نیست بدلیل اینکه حد وسط بیما به در دو مقدمه تکرار شده است چون حد وسط (مساوی ب) است که در کبری تنها قسمتی از آن آمده است یعنی ب.

ثانیاً: قیاس اتزانیه شرطی نیست چون هیچیک از مقدمات قیاس قضیه شرطیه نیست.

ثالثاً: قیاس استثنائی نیست چون قیاس مستعمل بر اداه استثناء (لکن) نیست.

ولذا باید این قیاس را به قیاسی منظم برگردانیم تا به شکل قیاس مألوف و مأنوس دربیاید. این قیاس مرکب از دو قیاس است.

قیاس اول:

الف مساوی ب (صغری) - هر مساوی ب مساوی است با مساوی ج (کبری) - الف مساوی است با مساوی ج

این قیاس یک قیاس اتزانیه حملی شکل اول است که باید صغری و کبری و نتیجه آنرا مورد بررسی قرار داد.

و اما صغری: این صغری همان صغری قیاس اصلی است بدون کم و زیاد.

و اما کبری: این کبری قضیه صادقیه است که از مقدمه دوم قیاس مساوات (ب مساوی ج) گرفته شده.

است چون با توجه به این مقدمه دوم ب اسم دیگرش مایساری ج است. آنگاه اگر گفتند شور هر مایساری ب مایساری ب است قضیه ای صادق می باشد که از بی هیات است و شما می توانید بجای ب اسم دیگرش را که مایساری ج است بگذارید که چنین می شود: هر مایساری ب مایساری مایساری ج است و این همان کبری است و اما نتیجه: برای اخذ نتیجه حد وسط را که مایساری ب است حذف نمودیم آنگاه این نتیجه بدست آمد:

قیاس دوم:

الف مایساری است با مایساری ج (صغری) هر مایساری مایساری ج مایساری ج است (کبری) - الف مایساری ج. این قیاس اقترانی حملی از نوع شکل اول است که باید صغری و کبری و نتیجه آنرا بررسی کرد. اما صغری: این صغری نتیجه قیاس اول است. اما کبری: این کبری را از مقدمه خارجی مایساری مایساری مایساری گرفته ایم. بر طبق این مقدمه خارجی گفته می شود: هر چیزی (الف) که مایساری است با مایساری ج (یعنی ب) مایساری است با ج. اما نتجه: برای اخذ نتیجه حد وسط را که مایساری مایساری ج است حذف نمودیم و این نتیجه را گرفتیم (۱)

مطلب اول:

نکته ۱: استقراء آن است که ذهن انسان با بررسی جزئیات یک حکم کلی را استنباط نماید. پس اساس و پایه هر حکم کلی جستجوی جزئیات می باشد که همان استقراء است. مثل اینکه ما تعدادی از حیوانات را مورد بررسی قرار می دهیم می بینیم هنگام غذا خوردن فک با این خور را حرکت می دهند از این جستجو یک قاعده کلی استنباط می کنیم که کلی حیوان یعنی فک الاسفل عند المضغ (۲)

نکته ۲: فرق استقراء و قیاس: در استقراء از خاص به عام استدلال می شود و انتقال از جزئی به کلی است ولی در قیاس از عام به خاص استدلال می شود و انتقال از کلی به جزئیات است.

نکته ۳: استقراء بر دو قسم است الف) تام: اگر همه جزئیات و مصادر تو یک کلی را جستجو کنیم و پس از جستجو حکم کلی در باره همه آنها صادر کنیم این استقراء تام است و یقین آوری باشد.

تأمله: در حقیقت بازگشت این استقراء به قیاس است که آنرا قیاس مقسم می نامند (۳) مثلاً وقتی شما می گوئید: «هر شکلی از اشکال هندسی، منتهای و محدود است چرا که همه اشکال گوی و همه اشکال ضلع دار منتهای و محدودند»، گرچه ظاهراً می نماید که از راه جزئیات به حکم کلی دست یافتید اما در حقیقت بازگشت استدلال فوق به یک قضیه منقطه و دو قضیه حملیه بصورت زیر است:

هر شکل هندسی یا گوی است و یا ضلع دار (منفصل)

و هر شکل ضلع دار متناهی و محدود است (حمید ۱). پس هر شکل هندسی، متناهی و محدود است (نتیجه)
در اینجا دو قضیه حمید در واقع ذکری کلی هستند که بر اساس آنها حکم هر یک از اشکال هندسی تعیین شده
است و این قیاس است نه استقراء.

ب) ناقص: اگر بعضی از خصیسات و مضاربت یک کلی را جستجو کنیم و پس از جستجو حکمی کلی درباره همه افراد صادر
کنیم استقراء ناقص نام دارد که تنها مفید ظن به حکم کلی است و نه یقین. (۱)

مطلب دوم:

نکته ۱: در مقدمات قیاس دائما یک مقدمه کلیه وجود دارد

نکته ۲: مقدمه و حکم کلی دو صورت دارد

الف) یک مرتبه افراد و مضاربت آن محدود است. در این صورت استقراء تمام افراد آن ممکن است و با توجه به اینکه
استقراء تمام مفید یقین است آن قاعده و حکم کلی نیز یقینی خواهد شد.

ب) یک مرتبه افراد آن نامحدود است که اکثر قواعد و احکام کلیه چنین هستند. در این صورت استقراء تمام افراد
آن ممکن نیست تنها استقراء ناقص ممکن است و با توجه به اینکه استقراء ناقص مفید ظن است آن قاعده و حکم
کلی نیز ظنی خواهد شد.

نکته ۳: زمانی که یکی از مقدمات قیاس ظنی شد قیاس نیز ظنی خواهد بود و نه یقینی.

با توجه به این دیده نکند اشکال این است: قیاسی که پایه عنوان برهان در مطالب فلسفی و غیر فلسفی از آن استفاده
می کنیم یک امر ظنی و غیر برهانی است چون اساس آن استقراء ناقص است که مفید ظن می باشد.

جواب:

استقراء ناقص چهار نوع است که تنها یک نوع از آن ظن آور است و سه نوع دیگر یقین آوری باشد

الف) استقراء ناقصی که فقط مبتنی بر مشاهده و دیدن بعضی افراد است یعنی انسان استقراء کننده بعضی از
افراد یک کلی را می بیند و بدون علت یابی یک حکم کلی صادر می کند. این استقراء برای انسان تنها ظن آور است

ب) استقراء ناقصی که مبتنی بر مشاهده بعضی افراد و علت یابی است. یعنی انسان استقراء کننده بعد از مشاهده
بعضی از افراد یک کلی و وصفی را در آنها می بیند آنگاه به علت یابی می پردازد که علت وجود این وصف در این افراد

چیت. در مقام علت یابی می برد علت ثبوت این وصف خاصیتی است که در کلی این افراد است نه خصوص این
افراد دیده شده. اینجا است که حکم کلی را صادر می کند. این استقراء ناقص قطعاً مفید یقین است چون علت

این وصف در تمامی افراد است و تخلف معلول (وصف) از علت معال است پس این وصف در همه است.

ج: استقراء ناقصی که مبتنی بر یک امر بدیهی عقلی است. مثل الکلی اعظم من الجزء. این قاعده کتبی ای است که ما تمام افراد و مصادیق آنرا جستجو نکردیم اما با این وجود حکم را به صورت کلی می گوئیم چون یک امر بدیهی است که تصور موضوع و محمول ما را کافی است برای این حکم ضروری. ترجمه به این مطلب این است که این در واقع استقراء نیست دلیل اینکه حکمهای اینچنینی احلاً نیازی به مشاهده افراد ندارند و حال آنکه توأم با اسامی استقراء به مشاهده است. د: استقراء ناقصی که مبتنی بر مماثلت و مشابهت کامل بین جزئیات و افراد یک کلی است. یعنی انسان استقراء کنند بعضی از افراد یک کلی را می بیند و چون همه افراد این کلی را شبیه به یکدیگر می داند یک حکم کلی صادر می کند. (۱)

مطلب دوم:

نکته ۱: انتقال ذهن از حکم یک شیء به ثبوت همان حکم در شیء مشابه آن تمثیل نامیده می شود و به عبارت دیگر اثبات حکم در فردی بخاطر وجود آن حکم در فرد مشابه آن استدلال تمثیلی نام دارد که در اصطلاح فقهاء و در علم اصول به چنین استدلالی قیاس لغوی می شود.

نکته ۲: در تمثیل چهار رکن وجود دارد

- الف) اصل: طرفی است که یقیناً حکم آنرا می دانیم.
 - ب) فرع: طرف دیگری است که می خواهیم حکم را در مورد آن نیز اثبات کنیم.
 - ج) جامع: به وجه مشابهت دو طرف گویند.
 - د) حکم: همان است که وجود آن در اصل یقینی است و در فرع بر بنابر اثبات آنیم.
- نکته ۳: صرف یک مشابهت بین دو چیز نمی تواند دلیل تامی بر مشابهت آنها در همه جهات باشد از این رو لغتاً تمثیل جز احتمال چیز دیگری را نمی آفریند البته ممکن است کثرت وجود تشابه و شدت آنها موجب ثبوت احتمال تا سرحد ظن بشود اما هرگز آنرا به مرتبه یقین و قطع نخواهد رساند و لذا ارزش تمثیل از قیاس و استقراء کمتر است.

بلد اگر در موردی دریا بنشینیم که جامع علت تامه ثبوت حکم در طرف اصل است آنگاه به مقتضای قاعده علیت (با وجود علت تامه معلول نیز حتی الوقوع خواهد بود) یقیناً به ثبوت آن در طرف فرع نیز تصدیق خواهیم کرد. بازگشت چنین تمثیلی در واقع به قیاس است و لذا مفید یقین می باشد ولی درک اینکه جامع علت تامه ثبوت حکم در اصل است به سادگی ممکن نیست و در مسائل و احکام شرعی درک این مطلب تنها از ناحیه شارع ممکن است. (۲) مثلاً امام فرموده است علت اینکه آب چاه چیزی او را فاسد نمی کند ماده داشتن آن است لذا اینجا می توانیم این حکم را به هر آبی که ماده دارد سواً می برهیم مثلاً به انصورت: ماء الحمام له ماده - و کل ماء له ماده واسع لا یفسد شیئاً - فماء الحمام واسع لا یفسد شیئاً